

به مناسبت صد و سی و نهمین سالگرد تولد ولادیمیر ایلیچ لنین

## «گذری کوتاه بر زندگی ولادیمیر ایلیچ لنین»<sup>(\*)</sup>

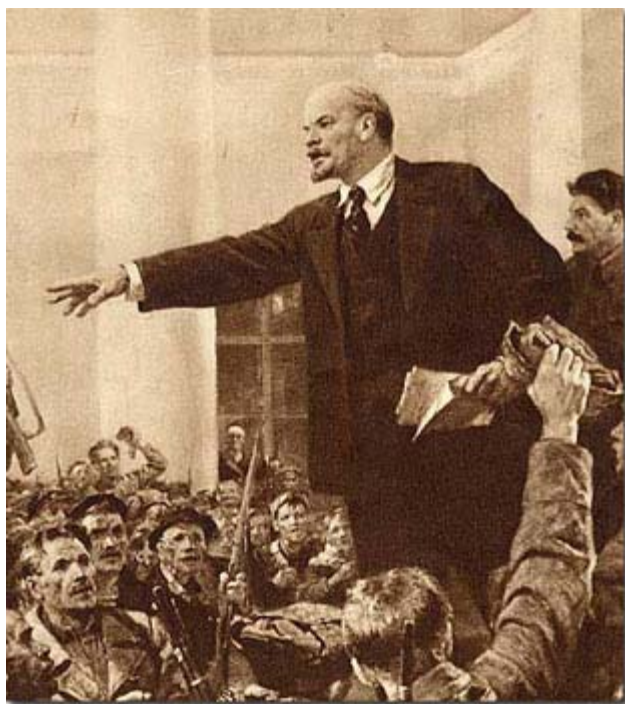
مؤلفان: ج.د. ایچکین، ک.آ. استروخوا،

م.ی. پانکراتوا، ی.ن. استلیفروسکایا

برگردان: هادی پاکزاد

**Hadi.pakzad@yahoo.com**

(۱)



مقدمه مترجم

اگر مجموعه‌ی عوامل و شرایط پیدایش پدیده‌ای - چه مثبت چه منفی - شناخته نشوند و وجود آن پدیده بر شرایط محیطش تأثیرگذار باشد، طبیعی‌ست که برای توصیفش از واژه‌هایی مانند: غیرمترقبه، شگفت‌انگیز، فوق‌العاده، عجیب، باورنکردنی و از این‌دست استفاده شود. پدیده‌ی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و پیدایش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ۱۹۲۲، برای بیش‌تر مردم جهان به‌همان اندازه غیرمترقبه بود که فروپاشی آن در ۱۹۹۱-۱۹۹۰ آن‌ها را شگفت‌زده کرد. پیدایش اتحاد شوروی، از دیدگاه مردم جهان متأثر از آن، پدیده‌ای تأثیرگذار و تاریخی ارزیابی

شد و فروپاشی آن نیز در روند حرکت تاریخی زندگی مردم به مثابه رویدادی شگفت‌انگیز تأثیر گذاشت.

از دهه‌ی گذشته تا به امروز و حتماً در آینده، با تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های بسیار گوناگونی مواجه بوده و هستیم که هدفِ همه‌ی آن‌ها پاسخ به این سؤال است: «**چرا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی فرو پاشید؟**» هر قدر که این تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌ها در پاسخ‌گویی به این پرسش به واقعیت و حقیقت نزدیک‌تر باشند، مفاهیم وازه‌های ذکر شده (عجیب، باورنکردنی، شگفت‌انگیز و...) برای توصیف پدیده‌ی فروپاشی شوروی بیش‌تر از محتوا تهی می‌شوند؛ در نتیجه، بستری فراهم می‌گردد که در آن می‌توان واکنش یا واکنش‌های متضمن مقصودی نسبت به این پدیده داشت.

هر تحلیل و نتایج حاصل از آن، برآمده از هر خاستگاه ایدئولوژیکی که باشد، دست‌کم گویای قسمتی از حقیقت موضوع مورد تحلیل است. اما مهم‌تر این است که نمی‌توان با شناخت جزئی از حقیقت، در مورد علت پدیده‌ای اظهار نظر کرد چرا که شناخت جزئی، شرط لازم برای شناخت علت است و نه شرط لازم و کافی. برای مثال نمی‌توان تنها از نفس کشیدن جاندار به انسان بودن آن پی برد چرا که علاوه بر انسان، بوقلمون نیز به سادگی چنین کاری را می‌کند! گرچه، شناخت جزئی از حقیقت، برای آگاهی از علت یک پدیده امری لازم است، اما غفلت از کل آن، شخص را در مسیر مطلق‌نگری قرار می‌دهد. کسی که حقیقت را تنها از دیدگاه خودش تفسیر می‌کند، دیگر کاری ندارد تا بداند حقیقت پدیده‌ی مورد بررسی چه بوده است.

جمعی بر این باورند که استثمار انسان از انسان، در سرشت، جوهر و طبیعت بشر وجود دارد و هرکسی با آن درافتد، همانند اتحاد شوروی ورخواهد افتاد. گروهی عدم درک صحیح از مفهوم جاافتاده‌ی «ماتریالیسم تاریخی» را علت‌العلل شکست سوسیالیسم در روسیه و دیگر کشورهای به اصطلاح اقماری آن می‌دانند. بعضی‌ها برای مقوله‌ی جبر تاریخی، حسابی تقدیرگونه باز می‌کنند و فروپاشی را به صورت امری اجتناب‌ناپذیر می‌پذیرند. جمعی به عکس، اراده و شعور انسان را مطلق می‌انگارند و فروپاشی را به حساب فقدان خرد می‌گذارند. دسته‌ای عمل‌کرده‌های استالین را تابو کرده‌اند و نقش شخصیت را در تاریخ، خداگونه القا می‌کنند تا بگویند چرا اتحاد شوروی فرو پاشید. ماحصل بعضی از تحلیل‌ها؛ نقش ماهیت وجودی پدیده را به صفر رساندند و عوامل تأثیرگذار خارجی را مطلق کردند، آنان امپریالیست‌ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا را علت نهایی فروپاشی معرفی می‌کنند. از این دست نظرها و تحلیل‌ها فراوان یافت می‌شود. آنچه از نتیجه‌ی تحلیل‌های فوق به دست می‌آید، هریک می‌تواند بازگوکننده‌ی جزئی از حقیقت ماجرا باشد، حتا آن‌جا که علت فروپاشی شوروی را در سرشت و طبیعت بهره‌کشی انسان از انسان تبیین می‌کنند!

سراسر تاریخ، بشر با این مقوله درگیر بوده است: برده‌داران و برده‌ها، ارباب‌ها و رعیت‌ها، سرمایه‌داران و کارگران. در هر دوره‌ی اجتماعی، سرشت و فطرت صاحبان وسایل تولید، بهره‌کشی از انسان بوده است، زیرا در غیر این صورت، هویت واقعی آنان و عینیت وجودیشان مفهوم خود را از دست می‌داد. سرشت و طبیعت هر پدیده، در خواص وجودی همان پدیده تعریف می‌شود، بنابراین هرگز نمی‌توان از تخم‌مرغ انتظار جوجه اردک داشت! تخم‌مرغ چه بخواد و چه نخواهد، در صورتی که عوامل محیطی هم‌سازش باشد، چاره‌ای جز جوجه‌ی خود شدن ندارد. صاحبان برده نیز ناگزیر از تبعیت سرشت خود بودند همان‌گونه که صاحبان سرمایه اسیر گوش به فرمان آن هستند. کاملاً پذیرفتنی است که خصلت سرمایه، افزایش بی‌وقفه‌ی آن را تقاضا می‌کند و آن‌جا که بگوید کافی است، نه امکان‌پذیر است و نه شدنی! در آن صورت، سرمایه نام ندارد. پس ذات سرمایه، یعنی مالک خصوصی سرمایه، حق دارد تا بهره‌کشی انسان از انسان را در سرشت، جوهر و طبیعت بشر بداند، زیرا جوهره‌ی وجودیش، بدون این که انسان را «ابزار» بنگرد، نمی‌تواند به حیاتش ادامه دهد.

ذات سرمایه، نظم موجود را ابدی و ازلی می‌انگارد و هر مزاحمی که بخواهد در برابر سرشت برحقش عرض‌اندام کند، با تمام اهرم‌های در دستش نابود می‌سازد.

نظام برده‌داری چند هزار سال طول کشید، اسپاتاکوس‌ها را به خود دید، سرکوب‌ها و ستم‌های فوق تصور انسانی را شاهد بود، ناکامی‌ها و شکست‌ها را از سرگذرانند تا این که نطفه از پوسته به درآمد و بساط آن نظام را فرو ریخت. نظام فئودالی صدها سال رعیت را با زمین فروخت، خود را مالک زمین، جان و ناموس رعیت دانست، چپاول و غارت کرد تا این که بالاخره میراث‌خوارش یعنی کاپیتالیسم پا به عرصه‌ی وجود گذاشت. کاپیتالیسم، هنوز دو قرن کامل از رشدش نگذشته است که توانست جهان را در چنگال پر از خون و آتش خود ببلعد و با شتاب توقف‌ناپذیرش، راه هزاران ساله‌ی اسلافش را در کمتر از دو قرن طی کند و خود را در عنفوان جوانی به مرز پیری برساند. این پیر به‌واقع فرتوت که خود را ابر قدرتی ماندگار و ازلی می‌پندارد، از دست گلی که برای بشریت به آب داده است، به‌خوبی اطلاع دارد. کاپیتالیسم جوان که در پیری نام امپریالیسم را در قواره‌اش مناسب یافته، نیک می‌داند برای این که بتواند بیش از چهار و نیم میلیارد نفر انسان کره خاکی را در فقر مطلق و نسبی قرار دهد باید از تمام وسایل ممکن استفاده کند. این پدیده‌ی نوظهور، دو جنگ جهانی را به‌خاطر سیری‌ناپذیر بودن امپریالیست‌ها، با برجای گذاشتن میلیون‌ها قربانی و نابودی شهرها و روستاها و منابع مادی و معنوی انسان‌های آفریننده‌ی آن، به سرانجام رساند تا از آن رهگذر سلطه و اقتدارش را تداوم بخشد.

امپریالیسم، کشورها را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم مستعمره‌ی خود می‌گرداند، شوونیسم را در میان ملل تحت ستم ترویج می‌دهد، جنگ‌های قومی و ملی را برای فروش تسلیحات خود به‌راه می‌اندازد، فرهنگ، هنر و تمام ارزش‌های ملل تحت ستم را قلب می‌کند... تا همه چیز را در راستای ماهیت وجودی خودش جهانی سازد.

امپریالیست‌ها در جهت بلعیدن کامل جهان، به‌کار جهانی سازی‌شان سرعت بخشیده‌اند تا یک‌بار و برای همیشه، تمامی ملل و کشورها را در مطامع سیری‌ناپذیرشان مستحیل گردانند. این رویداد، عصر نوینی را رقم زده است که پیامد آن چیزی جز اضمحلال این جوان زود هنگام پیر شده (نظام سرمایه‌داری) را در پی نخواهد داشت!

فرهنگ و هنر امپریالیست‌ها، نیروی فوق پیش‌رفته‌ی نظامی آنان، دیکتاتورهای انتصابی‌شان در کشورهای به‌ظاهر آزاد، اما به‌واقع مستعمره، لشکر کشی‌های امپریالیست‌ها به کشورهای برپاخاسته علیه تجاوزات آنان به خصوص نظریه‌پردازان و ایدئولوگ‌نماهای آنان که در این دوران، با تمام توان و قدرتش از کارل مارکس بی‌خطر ساخته شده‌ی همین نظریه‌پردازان استمداد می‌طلبند تا به تحمیل روشنفکران و توده‌های پیشرو تمام ملل جهان کمک کند تا امپریالیسم با تمام وسایل و امکانات یاد شده بتواند در کار جهانی سازی، هر چه زودتر به موفقیت برسد. این نظریه‌پردازان، هزاران بار نبش قبر می‌کنند و استالین را از گور بیرون می‌کشند تا برای طبقه‌ی کارگر و تمام زحمت‌کشان عصر ما توضیح دهند اتوپای سوسیالیسم آنان سرابی بیش نبوده است. آنان کمترین تمایلی ندارند تا بگویند و تحلیل کنند چرا اکثریت قریب به اتفاق حاکمان کشورهای فروپاشیده شده‌ی اتحاد شوروی سابق و دیگر کشورهای به‌اصطلاح اقمار آن را همان کمونیست‌های بزرگ و کوچک شاغل درگذشته تشکیل داده است؟ این حاکمان کمونیست کشورهای ماندگار از فروپاشی، چرا تا بن دندان در فرو غلطیدن به دامان امپریالیسم گوی سبقت را از هم می‌روایند و درهای تمام کشورهایشان را برای چپاول و غارت امپریالیست‌ها به قیمت بی‌هویتی ملت‌هایشان، فقر، ناامنی، جنگ‌های قومی و ملی، مافیایسیسم و... گشوده‌اند؟ **این کمونیست‌های حاکم، فرزندان چه کسانی هستند و پدران آنان چه کسانی بودند؟!**

این کتاب اول‌بار در سال ۱۹۵۹ توسط انتشارات پروگرس چاپ شد. در آن زمان حرفی از فروپاشی در میان نبود و انتشار آن بیش‌تر اهداف تبلیغاتی را دنبال می‌کرد. امروز، شاید این جنبه‌ی آن برای خواننده خوش نیاید، پس ترجیح چنین است تا به آن در راستای پاسخ‌گویی به موضوع

مطرح شده، یعنی پی‌جویی در علت‌یابی فروپاشی اتحاد شوروی سابق نگرینسته شود و مورد نقد و بررسی قرار گیرد. از این روست که بسیاری از کلمه‌ها، عبارات و جمله‌های «برجسته شده» مربوط به اصل کتاب نیست.

نام این کتاب «گذری کوتاه بر زندگی لنین» است و بدیهی است که کتاب از تولد تا درگذشت لنین را محور اصلی موضوع خود قرار دهد، اما به این بهانه ما را با تاریخ کشور کثیرالمله روسیه تزاری، چگونگی تشکیل حزب کمونیست و برپایی اتحاد شوروی سوسیالیستی از سال ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۴ آشنا می‌سازد. تردید نیست اگر چگونگی پیدایش حزب کمونیست شوروی، انقلاب ۱۹۰۵ و دو انقلاب ۱۹۱۷، مسایل جنگ جهانی اول، نگرش نسبت به مسأله‌ی ملیت‌ها و غیره که در این کتاب آمده است با حوصله، عمیق و نقادانه مورد مطالعه قرار گیرد به‌خوبی مفهوم خواهد شد که چرا بهتر است عنوان سمبلیک آن را «**علل فروپاشی شوروی از دیدگاه لنین**» بنامیم.

سطر سطر کتاب حرفی برای گفتن دارد، می‌گوید اگر انسان «هدف» داشته باشد و هرچه آن هدف بزرگ‌تر باشد، نسبت به «کار» سیری‌ناپذیر خواهد بود. می‌گوید هدف را باید شناخت و شناخت ممکن نمی‌گردد مگر آن‌که بستر آن را فراهم نمود. می‌گوید چگونگی فراهم آوردن بستر به‌منظور دستیابی به شناخت، زندگی نام دارد. لنین همانند دیگر فرزندان تاریخ «زندگی» کرد.

کاپیتالیسم و شکل ددمنشانه‌تر آن امپریالیسم در استمرار حیاتش از تمام وسایل نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی، هنری و... استفاده می‌کند تا وضع موجود را که براساس بهره‌کشی از انسان‌ها استوار شده است، حفظ گرداند.

کتاب می‌گوید، لنین و همراهانش برای دگرگون کردن وضع موجود تلاش کردند و اعتقاد داشتند تا جوامعی عاری از استثمار انسان توسط انسان بسازند. در این راه تمام عوامل آشکار حفظ وضع موجود (کاپیتالیسم) با تمام ابزارهایشان صف‌آرایی کردند که این امر در طبیعت و سرشت آن نهفته است. اما، علاوه بر آن مجموع عوامل پنهان کاپیتالیسم که در پوشش انسان دوستانه ضد سرمایه‌داری و ضد امپریالیسم، با هجومی گیج‌کننده در مقاطع گوناگون زندگی تاریخی خلق‌ها، به‌منابه عوامل بازدارنده‌ی جنبش ضد امپریالیستی توده‌های تحت‌ستم - چه در سطح ملی و چه جهانی - عمل کردند، حکایتی دردناک دارد که این کتاب پرده از آن می‌گشاید.

**«دوستان توده کیانند؟»** به این سؤال و ده‌ها سؤال دیگر پاسخ می‌دهد و مشخص می‌کند که چرا بعد از فروپاشی شوروی باید میراث‌بران دشمنان لنین، بدون استثناء حاکمان اتحاد شوروی چند پاره شده بشوند. چرا گورباچف‌ها، یلتسین‌ها، علی‌اف‌ها، شورا‌نادزه‌ها، میلوسویچ‌ها و ده‌ها نفر دیگر که اکثرشان هم‌اکنون مصدر کار هستند، باید پیروزی‌شان را با کف‌زدن‌های امپریالیست‌ها بر روی خرابه‌های خودساخته‌ی آنان - که جز فقر و فساد و عقب‌ماندگی، جنگ‌های قومی، اشاعه‌ی شوونیسم، قتل‌عام‌ها، نسل‌کشی‌ها، تشکیل باندهای مافیایی مواد مخدر، غارت سرمایه‌های ملی و به تاراج دادن آن‌ها و... به‌بار نیاورده است - جشن بگیرند. کافی است تا در این کتاب اجداد و پدران این حاکمان کشورهای فروپاشیده و کارگزاران و تئوریسین‌های آنان را تا سال ۱۹۲۴ و سپس تا سال ۱۹۹۰ تعقیب کنیم و لفاظی‌های جبرگرایانه‌ی آنان را در بستر حرکت تاریخی جامعه‌ی بشری مطلق نگردانیم و به نقش شعور انسانی براساس این دیدگاه داهیانه که «بدون تئوری انقلابی حرکت انقلابی میسر نیست» بهایی درخور همان بستر شرایط تاریخی بدسیم...، آن‌گاه پی‌خواهیم برد که اضمحلال کشورهای فروپاشیده شده، در عرصه‌ی تاریخ، تنها گامی به‌عقب بیش نیست.

با هیچ منطقی نمی‌توان فهم نمود که «**بازگشت به نقطه‌ی آغاز**» تحول یا انقلاب نام داشته باشد. می‌توان گفت، که این نقطه‌ی آغاز همان نقطه‌ی آغاز سابق نیست. اما هرگز نمی‌توان مدعی شد آنچه به‌نظر حادث شده انقلاب نام دارد. این امر را در مقیاس کلان، تنها می‌توان

به‌مثابه یک بازگشت به عقب دیالکتیکی ارزیابی نمود که مطمئناً برآیند آن تحولی پویاتر را در پی خواهد داشت که پایه‌گذار انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، چشم‌انداز جهانی آن را پیش‌بینی کرده بود. انقلاب، ماهیت، سرشت و جوهره‌ی «وجود» را آن‌گونه به‌منصه‌ی ظهور می‌رساند که «این»، دیگر «همان» نیست. یعنی اگر جامعه‌ای براساس مناسبات سرمایه‌داری - اشرافی تزاریسم، انقلاب اکتبر را از سر می‌گذراند و مناسبات سوسیالیستی را برقرار می‌کند و پس از هفتاد سال، این مناسبات اجتماعی به سال قبل از ۱۹۱۷ رجعت می‌کند، نمی‌توان آن را انقلاب نامید زیرا ماهیت و سرشت جدیدش، نه تنها تحولی نوین به‌وجود نیاورده است بلکه گامی به درازای هفتاد سال به عقب برداشته است. با این وجود کشورهای فروپاشیده شده، با این که از نظر سرشت و ماهیت هفتاد سال به عقب بازگشتند ولی باید توجه داشت که این واپس‌گرایی در سال ۱۹۹۰ ظهور پیدا می‌کند که دیگر شرایط دوران هفتاد سال پیش وجود ندارد و تکامل نهایی عصر جهانی سرمایه با عنوان «جهانی سازی» آلترناتیو خود را در برابر کل بشریت قرار داده است. اولین حکومت کارگری هفتاد و دو روزه‌ی کمون پاریس در ۱۸۷۱ و استقرار حاکمیت اتحاد شوروی سوسیالیستی در ۱۹۱۷ و دیگر انقلاب‌های سوسیالیستی در کشورهای چین، کوبا، ویتنام، کره و ده‌ها انقلاب آزادی‌خواهانه‌ی ملل تحت ستم اکثر کشورها که سرنگونی دیکتاتورهای انتصابی امپریالیست‌ها را در پی داشته است، همگی و بدون استثناء، به مثابه انقلاب‌های تکوینی پی‌درپی‌ای بوده‌اند که در بطن نظام رو به تکامل سرمایه‌داری جهانی یعنی امپریالیسم، بستر لازم را در راستای ایجاد انفجار جهانی امپریالیسم به‌وجود آورده‌اند. در ایجاد چنین شرایطی، کمون پاریس، اتحاد شوروی سابق و ده‌ها انقلاب ضد امپریالیستی در مقاطعی از تکامل اجتماعی شکست خوردند، اما همه‌ی این شکست‌ها به‌دلیل این که ماهیت و خصلت وجودیشان بر اساس «نفی» امپریالیسم که در آن پرورش یافته‌اند، استوار بوده است نه تنها به جای نخستین آن که نطفه‌ای بیش نبوده باز نخواهد گشت بلکه با فداسازی‌های مقطعی و تاریخی خود، باز هم به ایجاد شرایط انفجار جهانی امپریالیسم مدد رسانده و می‌رسانند. این فرآیند هرگز شکست انقلاب اکتبر یا دیگر شکست‌های نهضت‌های آزادی‌خواهانه‌ی کشورهای جهان نام ندارد. این را «برگشت به عقب دیالکتیکی» می‌نامند، یعنی مجموع عوامل علت و معلولی یک پدیده (جامعه جهانی) در راستای تکامل قانونمندش، اگر ضروری باشد، جزئی از خود را موقتاً از حرکت باز می‌دارد تا بتواند به‌نقطه‌ی جوش تکامل اجتناب‌ناپذیرش برسد. چنین است که فروپاشی اتحاد شوروی، تنها گامی به عقب بیش نیست!

بدیهی است که این چند سطر، نه می‌تواند تصویری هر چند کلی از شرایط اجتماع جهانی در عصر انفجار امپریالیسم بدهد و نه توجیهی برای عمل‌کرد دوستان ماسک‌زده‌ی امپریالیست‌ها باشد. تنها اگر بتواند ذهن خواننده‌ی کتاب را معطوف به دستاوردهای گذشته نموده و وی را قادر سازد تا از جمع‌بندی جزء جزء حقایق در باره‌ی علل فروپاشی شوروی سابق، به نتیجه‌ای یاری‌رسان در امر تسریع اضمحلال سیستم جهانی امپریالیسم برساند، موفق عمل کرده است. در راستای چنین هدفی، اولویت‌هایی که این کتاب مطرح می‌کند می‌تواند برای هر نگرشی که امپریالیسم را در نهایت دشمن اصلی و غایی بشریت می‌شناسد، مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. کتاب بر اجتناب‌ناپذیری انفجار در عصر امپریالیسم تردید ندارد، اما این امر را بدون ایجاد بستر مناسب که توسط انسان‌ها و توده‌های پیش‌رو باید فراهم شود، انتزاعی و متافیزیکی ارزیابی می‌کند و براین اساس برای ملل هر کشور، نسبت به‌چگونگی رشد و تکامل خاص خودش و ویژگی‌های مربوط به آن کشور، حرفی برای گفتن دارد. کتاب تأکید دارد که هدف اصلی را باید شناخت، آن را در شرایط ویژه‌ی هر کشوری در ارتباط با همسایگان و کل جهان تعریف نمود و...

(\* این کتاب در سال ۱۳۸۱ توسط انتشارات «نشر مهر» چاپ شده است.

## کودکی و جوانی ابتدای فعالیت انقلابی

(۲)



ولادیمیر ایلیچ اولیانف (لنین) در دهم (۲۲) آوریل ۱۸۷۰ در شهر سیمبیرسک (اولیانفسک امروز) واقع در حاشیه ولگا به دنیا آمد. دوران کودکی و جوانی را در فضاها گسترده و باز آن رودخانه بزرگ روسی، در شهرهای سیمبیرسک، کازان و سامارا (اکنون کایبایشف) سپری کرد.

پدر بزرگ او که یک رعیت روستایی روسی الاصل وابسته به زمین بود، در نیژنی - نووگراد گابرنیا زندگی می‌کرد تا این که در سال ۱۷۹۱ به حومه آستراخان و سپس به آن شهر مهاجرت نمود، در آنجا به عنوان عنصری از طبقه متوسط پایینی شناخته شد و سپس در همان شهر در فقر شدید فوت نمود.

پدر لنین، ایلیا نیکولایانویچ اولیانف، از ابتدای جوانی درد فقر را چشیده بود. او تنها به خاطر کمک برادر بزرگ‌تر و تحمل مشترک کار سخت و توانایی استثنایی‌اش بود که موفق شد به مدارج بالاتری از آموزش دست یابد. نیکولایانویچ بر پایه طبقه‌بندی آموزشی دانشگاه کازان، ابتدا در مدارس متوسطه به تدریس پرداخت و سپس بازرس مدرسه و بعد مدیر مدارس دولتی در «سیمبیرسک گابرنیا» شد. او انسان روشنفکری بود که برای ارتقای امر آموزش و پرورش در میان توده مردم مشوق و همراه بود، نسبت به اداره مدارس در روستاها و کمک به معلمان، پرتلاش و برای آموزش مردم غیرروسی منطقه ولگا با اخلاص و توجه کار می‌کرد.

مادر لنین، ماریا الکساندرنا، دختر یک پزشک بود. او که در زادگاهش تحصیل کرده بود، به خوبی در ادبیات با تجربه و به چندین زبان خارجی مسلط و عاشق موسیقی بود. زنی با شخصیتی قوی، روشنفکر، آرام و نیک‌خصلت که با تمام توان و ایمانش خود را وقف آموزش و تربیت فرزندانش نمود.

اولیانف و همسرش شش فرزند به نام‌های آنا، الکساندر، ولادیمیر، الگا، دیمیتری و ماریا داشتند. این والدین نهایت سعی‌شان را در دادن درس آزادی‌خواهی به فرزندان به‌کار بستند و آن‌ها را به سخت‌کوشی، صداقت، افتادگی و تواضع رهنمون شدند. تصادفی نبود که همه فرزندان اولیانف در بزرگی به صف انقلابیون پیوستند.

ولادیمیر اولیانف در این خانواده کاملاً به هم پیوسته و منسجم رشد یافت. او بچه‌ای باهوش، دوستدار بازی و سرگرمی، مشتاق ورزش‌های پرجنب و جوش، شنا، اسکیت و گردش در مکان‌های دور با دوستانش بود.

خواندن را وقتی پنج ساله بود فراگرفت و برای حضور در باشگاه ورزشی ژیمناستیک سیمبیرسک در سن نه سالگی همت گماشت. وی دانش‌آموزی جدی، کتاب‌خوان و با استعدادی استثنایی بود که هر سال به عنوان دانش‌پژوهی ممتاز در مسابقات شرکت می‌کرد. همیشه برای کمک به همشاگردی‌هایش در رفع اشکال‌های درسی آنان داوطلب بود. در ادامه آخرین سال تحصیلی در مدرسه، حاضر شد به ن.م. اُختنیکف که ملیت چوواش داشت، برای امتحانات او به منظور کسب گواهینامه تحصیلی کمکش کند.

ولادیمیر اولیانف فراوان مطالعه می‌کرد، با آثار نویسندگان بزرگ روس مانند پوشکین، لُرمانتف، گوگول، تورگینف، نکراسف، سالتیکوف، چه‌چدرین و لئوتولستوی آشنا بود. مهم‌تر این‌که آثار نویسندگان انقلابی دموکرات، بخش عمده مطالعات او را تشکیل می‌داد. بزرگان‌ی چون بلینسکی، هرزن، چرنیشفسکی، دوبرولیوف و پیزارف از جمله کسانی بودند که کتاب‌هایشان را بعداً به طور رسمی توقیف کرده بودند. کتاب معروف «چه باید کرد؟» چرنیشفسکی جذابیت ویژه‌ای نزد او داشت. بعدها لنین بارها روی نکات برجسته فعالیت‌های چرنیشفسکی تأکید کرد، وی را محققی متمایز و مخالفی سازش‌ناپذیر در برابر نظام استبدادی - رعیتی تزاریسم می‌شناخت. به گفته لنین، کارهای چرنیشفسکی با توجه به مضمون نوشته‌هایش، توانست انقلابیون واقعی را حتی تحت شرایط سانسور شدید تزاری آموزش دهد.

تربیت خانوادگی و ادبیات پیشرفته روسی که او دائماً مطالعه می‌کرد و بینش زندگی‌اش را در اطراف آن می‌جست، عوامل مؤثری بودند تا شخصیت و دیدگاه‌های لنین جوان را شکل دهند. سرمایه‌داری روسیه در آن دوران گام‌های سریعی برمی‌داشت، کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی رویش ناگهانی صنعتی‌شدن را با استخدام هزاران کارگر استقبال کردند؛ اما با وجود این، بقایای شیوه ارباب رعیتی هنوز با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد. بهره‌کشی کاپیتالیستی و همسویی آن با ظلم و ستم فئودالی، نتیجه‌ای جز وضع اسفناک و بدبختی برای زحمت‌کشان شهری و روستایی در پی نداشت. قوانین ظالمانه دولت تزاری و مالکان و سرمایه‌داران، وضعیت محروم و ستم‌دیده کارگران و روستاییان فقرزده، در مرد جوان احساس تنفر و انزجار نسبت به استثمارگران و علاقه به استثمارشوندگان را برانگیخت. ولادیمیر که هنوز مشغول به تحصیل در مدرسه بود، این چیزها برایش نشانه‌هایی از احساسات انقلابی به حساب می‌آمد. معلم مدرسه در حالی که انشایی را که وی نوشته بود پس می‌داد با حیرت به آن توجه کرد: «این طبقات تحت ستم که تو درباره آن‌ها نوشته‌ای، چه هستند؟ آن‌ها چه کاریست که باید با سرمایه‌داران انجام دهند؟»

الکساندر، برادر بزرگ‌ترش که مردی جوان با اراده قوی و اصول اخلاقی ممتاز بود بر ولادیمیر تأثیر و نفوذ بسیاری داشت. اولیانووا، خواهر لنین، به یاد می‌آورد: «الگوی با ارزش خود را دوست داشت، الکساندر از اهمیت فوق‌العاده‌ای نزد ولادیمیر برخوردار بود، و ولادیمیر نیز از همان سال‌های نخست، تلاش می‌کرد تا هر چیزی را از برادرش تقلید نماید. وقتی از وی سؤال می‌شد در موقعیت پیش آمده چگونه باید عمل کرد، بدون استثناء پاسخ می‌داد مانند الکساندر.» الکساندر در دانشگاه سنت پترزبورگ دانشجو بود و می‌خواست یک دانشمند برجسته شود. لیکن، مسیر زندگی‌اش را در راه مبارزه انقلابی بر علیه دیکتاتوری تزاری انتخاب کرد تا زندگی بهتری برای مردم فراهم شود. الکساندر اولیانوف در عقایدش تا آنجا استوار ماند که بین نارودنیک ولیا و مارکسیسم قرار گرفت. در آغاز توسط برادر بزرگ‌تر بود که ولادیمیر با ادبیات مارکسیستی آشنا شد.

ولادیمیر هنوز خیلی جوان بود که زندگی ضربه کاریش را به او زد. در سال ۱۸۸۶ ناگهان پدرش فوت کرد و قبل از این که خانواده از این شوک رهایی یابد فاجعه دیگری رخ داد. در مارس ۱۸۸۷ الکساندر در سنت پترزبورگ به هنگام اقدام به حمله برای ترور الکساندر سوم دستگیر شد و در ماه مه همان سال او را اعدام کردند.

آنا، خواهرش نوشت: «الکساندر اولیانف، قهرمانانه مرد، هاله شهادت انقلابیش راه را برای برادرش ولادیمیر روشن کرد.»

اعدام برادر برای ولادیمیر ضربه‌ای مبهوت‌کننده بود و عزم او را در تصمیم به خاطر این که زندگیش را وقف مبارزه انقلابی نماید تقویت نمود. اما در حالی که شجاعت و فداکاری داوطلبانه برادر و رفقای برادرش را ستایش می‌کرد، راهی را که آن‌ها انتخاب کرده بودند، مردود دانست.

ولادیمیر جوان دریافت که در جنگ علیه نظام دیکتاتوری، ترور فردی اعضای دولت و یا حتی شخص تزار مسیری اشتباه است که دسترسی به هدف را ممکن نمی‌سازد. او گفت: «نه، ما آن راه را پی نخواهیم گرفت، آن راهی نیست که بتوان از آن پیروی نمود.» و ولادیمیر جستجو را برای یافتن راهی متفاوت تا حصول آزادی زحمتکشان آغاز کرد. به منظور آماده‌سازی خود برای عمل انقلابی، گرایش ویژه‌ای به دانش اجتماعی پیدا کرد و بر این اساس به مطالعات اساسی روی آورد. در آگوست سال ۱۸۸۷، بعد از اتمام دبیرستان با دریافت مدال طلا وارد دانشگاه کازان در رشته حقوق شد. در این‌جا، اولیانف جوان با دانشجویان مترقی - انقلابی تماس برقرار کرد. دیری نپایید که در دسامبر ۱۸۸۷ از دانشگاه به سبب شرکت در یک جلسه مخفی دانشجویی اخراج و سپس دستگیر شد. سال‌ها بعد، گفتگو با مأمور پلیسی که او را تا زندان اسکورت کرده بود را به یاد آورد. پلیس به او گفته بود: «مرد جوان فایده شورش چیست، این دیوار پیش رویت را نمی‌بینی؟» اولیانف پاسخ داده بود: «بله، ولی این دیوار کاملاً پوسیده، فشاری به آن بده، سرنگون خواهد شد!»

ولادیمیر هفده سال داشت که درگیر مبارزه انقلابی علیه دیکتاتوری شد. او را به دهکده کوکاشکینو (لنینو امروزی) در کازان تبعید کردند و از آن پس ولادیمیر تحت نظر پلیس بود. زندگی در این دهکده کوچک دورافتاده، فرصت خوبی برای او فراهم کرد تا با مطالعه، دانش خود را وسعت دهد. بعدها به خاطر آورد: «هرگز فکر نمی‌کردم تا این اندازه بتوانم در زندگی‌ام مطالعه کنم، نه در زندان، نه در سنت پترزبورگ و نه در سبیری، چنین کاری را تنها پس از این که در آن سال به روستای کوچک کوکاشکینو تبعید شدم توانستم انجام دهم. به طور خستگی ناپذیر از صبح زود تا پاسی از شب گذشته مطالعه می‌کردم.»

یک سال بعد به او اجازه داده شد تا به کازان بازگردد، جایی که او برای ادامه تحصیل نیمه تمام خود برای ورود به دانشگاه درخواست داد. این تقاضا رد شد. باز درخواست کرد تا اجازه دهند برای ادامه تحصیل به خارج برود، اما قدرتمندان تزاری از پذیرش آن امتناع کردند. اولیانف حالا در لیست «از لحاظ سیاسی غیر قابل اعتماد» جای گرفته بود.

در آن زمان چندین محفل غیر قانونی در کازان وجود داشت که توسط ن. ی. فدوزیف، یکی از اولین مارکسیست‌های انقلابی روسیه، سازماندهی می‌شد. لنین با بعضی از اعضای آن آشنا و سپس به یکی از محفل‌های آموزشی ملحق شد.

از این‌جا، او مطالعه جدی مارکسیسم را - تئوری انقلابی که بعداً به نام بنیانگذار آن کارل مارکس نامیده شد - شروع کرد. مارکس و دوستش فردریک انگلس تمام زندگیشان را وقف آرمان نجات



طبقه کارگر و تمام زحمتکشانش از یوغ و ستم کاپیتالیسم نمودند. در نیمه قرن نوزدهم، مارکس و انگلس قوانین علمی جنبش اجتماعی را کشف و خطوط اصلی حرکت انقلابی جامعه را ترسیم کردند.

این آموزگاران بزرگ پرولتاریا به طور ماهرانه‌ای اثبات کردند که در سیستم اجتماعی تحت اداره نظام سرمایه‌داری، تنها به بهای فقر و بی‌چیزی زحمتکشانش است که ثروت سرمایه‌دارها افزوده می‌گردد. برای نجات نوع بشر از ستم کاپیتالیسم، نیروی لازم است تا قادر به واژگونی دولت بورژوازی و ایجاد بنای یک جامعه سوسیالیستی جدید باشد. آن، نیروی پرولتاریا و طبقه مزدبگیر بود. پرولتاریایی که بیشترین ستم را تحمل می‌کند، بیشترین قدرت رهبری و سازماندهی را دارد و مهم‌ترین طبقه انقلابی جامعه بورژوازی است. در توصیف خلاصه و چکیده مارکسیسم، بعدها لنین نوشت: «ارزش تاریخی بزرگ مارکس و انگلس آن است که به کارگران سراسر جهان نشان دادند که نقش، وظیفه و رسالت آنهاست که باید پیشگامان مبارزه انقلابی علیه سرمایه باشند و در این مبارزه این خودشان هستند که می‌توانند هم کارگران و هم مردم استثمار شده را سازماندهی و رهبری نمایند.»

مارکس و انگلس آموزش دادند که سرانجام مبارزه بین پرولتاریا و کاپیتالیسم منجر به انقلاب سوسیالیستی خواهد شد که در آن رابطه، کارگر قدرت سرمایه‌داری را دگرگون کرده و در راستای منافع همه زحمتکشانش، دیکتاتوری پرولتاریا را با در دست گرفتن قدرت حاکم، مستقر خواهد ساخت.

مسئله دیکتاتوری پرولتاریا، از نقطه نظر مارکسیسم یک ضرورت است. کارگران برای سرکوب بقایای طبقات استثمارگر - کاپیتالیست‌ها و مالکین بزرگ - نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا دارند تا بتوانند با همراهی روستاییان بنای جامعه سوسیالیستی نوین را بسازند. برای تحقق این وظیفه تاریخی، پرولتاریا باید حزب انقلابی خودش را - حزبی که مجهز به تئوری علمی است - برپا دارد و نشان دهد که هدف و مقصود طبقه کارگر، مبارزه به خاطر سوسیالیسم می‌باشد.

در آن زمان که لنین به جنبش انقلابی پیوسته بود، ایدئولوژی مارکسیستی در جنبش کارگران اروپای غربی تسلط و برتری داشت و تازه سرایت آن به روسیه شروع شده بود. نخستین مبلغ استوار مارکسیسم در روسیه پلخانف بود، کسی که به خاطر آزار و اذیت تزاریسیم مجبور به ترک کشور شده بود. پلخانف و رفقاییش در سال ۱۸۸۲ در شهر جنوای ایتالیا اولین گروه شناخته شده مارکسیست‌های روسی را به نام «گروه رهایی طبقه کارگر» تشکیل دادند. اعضای این گروه آثار مارکس و انگلس را به زبان روسی ترجمه و آنها را از طریق قاچاق وارد روسیه می‌کردند. در دهه ۱۸۸۰ اولین گروه‌ها و محفل‌های مطالعه مارکسیستی در روسیه آغاز به کار کردند.

در مارکسیسم بود که لنین جوان آن ایدئولوژی برتری را یافت که می‌توانست پرولتاریای روسیه را در دستیابی به آزادی و اطمینان به پیروزی سوسیالیسم هدایت نماید. وی به طور اساسی به مطالعه «کاپیتال» اثر مهم مارکس پرداخت، آنا خواهرش به یاد می‌آورد که لنین با چه اشتیاق و حرارتی برایش شرح داد: «اصول تئوری مارکس، افق‌های تازه‌ای پیش روی می‌گستراند... . مارکس به چشم‌انداز تابناکی از اطمینان خوش‌بینانه‌ای که بسیار قابل حصول می‌باشد، نظر کرده است. حتی در آن روزهای آغازین نیز آثارش از قدرت نفوذ و فراخوانی برخوردار بوده است.» اکنون دیگر ولادیمیر اولیانف یک مارکسیست معتقد و یک مبلغ پرشور ایده‌های بزرگ سوسیالیسم علمی شده بود.

در سال ۱۸۸۹ اولیانفها به سامارا گابرنیا عزیمت کردند و برای چهار سال و نیم در آن منطقه ماندگار شدند. در تابستان، نزدیک روستای آلاکایوکا در یک خانه روستایی زندگی می‌کردند و در پاییز به شهر سامارا بازمی‌گشتند. در این ایام بود که کارهای متمرکز و عمیق انجام شد. ولادیمیر به مطالعات اساسی آثار مارکس و انگلس ادامه داد و وقت بسیار زیادی را صرف یادگیری زبان‌های خارجی، به ویژه آلمانی نمود. در همان دوره «مانیفست حزب کمونیست» که یکی از مهم‌ترین آثار برنامه‌ای مارکس و انگلس بوده است را به زبان روسی ترجمه کرد. این ترجمه در محفل‌های آموزشی جوانان انقلابی به صورت دست‌نویس مطالعه می‌شد. وی با عقیده راسخ و انرژی بی‌پایان برای شناساندن آموزه‌های مارکسیستی در بین جوانان اقدام می‌کرد.

به هنگام ورودش به سامارا، جوانان انقلابی مصمم، عمدتاً دانشجویان، تحت نفوذ عقاید نارودنیک‌ها بودند که هنوز با نفوذترین جنبش انقلابی در روسیه بود. این عقاید چه بودند؟ نارودنیک‌ها چگونه با تزار دست و پنجه نرم می‌کردند؟

آنان بر این باور بودند که در روسیه، کاپیتالیسم نمی‌تواند توسعه یابد. روسیه مسیر خاص خودش را دارد و متفاوت از دیگر کشورها می‌باشد، نارودنیک‌ها نقش تاریخی طبقه کارگر را انکار می‌کردند و طبقه رعایا را به مثابه نیروی انقلابی اصلی می‌نگریستند و سعی داشتند تا به وسیله آنان نبرد علیه دیکتاتوری را برپا دارند. براساس این برداشت نهایی که باید به «میان توده‌ها» رفت، روشنفکران انقلابی به سوی روستاها سرازیر شدند. اما روستایی‌ها به موعظه و پند و اندرز آنان به دیده شک و تردید نگریستند. تروریسم مهم‌ترین شیوه مبارزه نارودنیک‌ها علیه استبداد بود، ایشان امیدوار بودند که با ترور شخصی کارگزاران حکومت، ساختار دیکتاتوری را ترسانده و با فشار می‌توانند آنان را مجبور به تغییر روش گردانند. بدین ترتیب باور داشتند که با کارهای فردی جدا از توده‌های مردم می‌توانند سیستم تزاریسم را سرنگون نمایند. اما همه این‌ها توهمی عمیق بیش نبود، نه ترور اشخاص برجسته تزاری و نه حتی شخص تزار نمی‌توانست در نظم سیستم تغییری به‌وجود آورد؛ زیرا نوکران جدید تزار، کاملاً وفادار، به جای کارگزاران ترور شده جایگزین می‌شدند و بی‌رحمانه از نارودنیک‌ها انتقام گرفته می‌شد. آنان به زندان، اعدام و کار اجباری غیرمنصفانه محکوم می‌شدند. شجاعت و خود فداسازی نارودنیک‌ها ضرورت بازشناسی را برای آنان مانند هر انقلابی به‌وجود آورد و به آنان کمک کرد تا نفوذشان را در بین روشنفکران گسترش دهند و در لایه‌هایی از طبقه کارگر آگاه نیز پیشرفت نمایند. در تمام مدتی که نارودنیک‌های سال‌های ۱۸۷۰ به خاطر آزمون انقلابی شجاعت و ثابت‌قدمیشان مورد ستایش و قدردانی قرار می‌گرفتند، لنین بینش و عمل ناردست آن‌ها را مورد انتقاد قرار می‌داد.

بعد از این‌که تشکیلات مخفی نارودنیا - ولیا توسط دولت تزاری سرکوب شد، اکثر نارودنیک‌ها از مبارزه انقلابی دست کشیدند و در راه سازش با دیکتاتوری موعظه سردادند. برعکس نارودنیک‌های انقلابی پیشین که با تزاریسم نبرد کرده بودند، نارودنیک‌های دهه ۱۸۹۰ نه تنها مخالف نظام استبدادی نشدند بلکه حتی در برابر آن سرخم فرود آوردند. آنان به «نارودنیک‌های لیبرال» مشهور شدند. لنین در برابر این نارودنیک‌های نادم قاطعانه ایستاد. آن‌هایی که از وجه انقلابی عمل و نظرشان دست کشیده بودند.

لنین برای اولین بار در سامارا بود که آشکارا علیه نارودنیک‌ها افشاگری نمود و در مباحثه و جروب‌های دایمی، سفسطه تئوری آنان را که با واقعیت ناسازگاری داشت برملا ساخت.

در آلاکایوکا، فصل تابستان در خیابانی با درختان زیرفون که نیمکت و میزی در آن‌جا بود، لنین جای خلوت و سایه‌داری را پیدا کرده بود تا به مطالعات متمرکز و فشرده‌اش ادامه دهد. آنا، خواهرش

به یاد آورد: «هر صبح بعد از صبحانه با دستي پر از كتاب به آنجا مي‌رفت، گويي معلمي سخت‌گير در انتظارش بوده است. او در خلوت كامل خود تا وقت شام آنجا را ترك نمي‌کرد.»

لنين توانايي يك كاسه كردن مطالعه جدي با استراحت و تفريح را داشت: با ورزش منظم و پياده‌روي طولاني، فرصتي هم براي شنيدن موسيقي، آواز و شطرنج پيدا مي‌کرد. جوك و شادي و خنده را دوست داشت و هميشه ديگران را با شادي و نشاط خود تحت تأثير قرار داده، همه را با شادابي بر سر شوق مي‌آورد.

در مدت هيچده ماه مطالعه مستقل، دوره چهار ساله تكميلي دانشگاه را تمام كرد و در سال ۱۸۹۱ ماهرانه در رشته حقوق امتحان داد و با رتبه ليسانس و با درجه ممتاز از دانشگاه سنت پترزبورگ فارغ‌التحصيل شد. در ادامه همان سال به عنوان وكيل مدافع در دادگاه بخش سامارا كار را آغاز كرد. اكثر مراجعينش را دهقاناني بي‌چيز تشكيل مي‌دادند، با اين وجود كار وكالت، لنين را به خود مشغول نكرد، وي تمام انرژي و توان خود را در راستاي كاناليزه كردن مطالعات ماركسيستي به كار گرفت تا خودش را براي گام نهادن در عرصه عمل انقلابي آماده سازد.

در سال ۱۸۹۲ اولين محفل را براي آموزش آثار ماركس و انگلس و تبليغات ماركسيسم سازماندهي كرد. اعضاي آن را جوانان پرشور انقلابي تشكيل مي‌دادند، آنان عبارت بودند از: آپ. اسكلپارنكو، ي.ك. لالايانتس، م.ي. سيموف، ي.آ. كوزنتسوف، م.ي. ليدوا. در آن زمان، لنين به پيروان انقلابي‌اش خاطرنشان مي‌كرد كه با آموزش فوق‌العاده، عقيدة راسخ و استحكام لازم به عضوگيري بپردازند. لالايانتس نوشت: «اين انسان ۲۳ ساله مجموعه‌اي از سادگي، كارداني، سرزندگي و جواني را به طور شگفت‌آوري همراه با متانت، فراگيري عميق، سازگاري منطقي بي‌رحمانه با محيط، شفافيت و درستي قضاوت را به تماشا مي‌گذارد.»

لنين نسبت به زندگي روستايي روسي نظر و نگاهی صميمانه داشت. اغلب با آنها درباره شرايط دشوار زندگي‌شان گفتگو مي‌كرد و از شنيدن خاطرات جذابشان درس مي‌آموخت. در همان ايام با دقت بر روي كاركردهاي اقتصادي و اطلاعات آماري حاصل از شرايط مسايل روستايي مطالعه و كار مي‌كرد. در سامارا نخستين نوشته تئوريكي‌اش را كه تا كنون به دست آمده است، نوشت: «پيشرفت‌هاي اقتصادي جديد در زندگي روستايي» در اين مقاله نشان داد كه چگونه با نفوذ كاپيتاليسم در كشاورزي، طبقه دهقان به روستاييان فقير، متوسط و ثروتمند (كولاك) تفكيك شدند.

لنين فعاليت‌هايش را در سامارا محدود نكرد. با ماركسيست‌ها در كازان، ساراتف، سيزان و ديگر شهرهاي حاشيه ولگا به مثابه نقطه اتصال، روابط را تشكيل و سازمان مي‌داد.

سال‌هاي اقامت در سامارا از اهميت فوق‌العاده‌اي براي فعاليت‌هاي سياسي اينده او برخوردار بود. در اين دوره بود كه وي فراخواني و گردآوري نيرو در مسير باز و گسترده مبارزه انقلابي را شكل داد و اعتقادات ماركسيستي - كمونيستي‌اش شفاف و استوار شد و ادامه دهنده متعهد آرمان بزرگ ماركس و انگلس و آموزگار بزرگ اهداف آنها گرديد. به هر حال، ناحيه سامارا حوزه بسيار محدودتي براي فعاليت‌هاي انقلابي لنين بود، لذا براي حضور در هر مركز صنعتي بزرگي كه شمار انبوهي از پرولتاريا را در خود گردآورده باشد آرزو مي‌كرد، جايي كه بتواند براي مبارزه انقلابي از فرصت‌هاي گسترده آن استفاده نمايد. اين امكان در آگوست ۱۸۹۳ با عزم از سامارا به سنت پترزبورگ تحقق پذيرفت.

گابرنيا: واحدي منطقه‌اي و اداري در روسيه تزاری

نارودنيك وليا (ارادة مردم): تشكيلات تروريستي انقلابي كه در دهه ۱۸۸۰ در روسيه فعال بود.

## رهبر پرولتاريائي انقلابي روسيه

(۳)



آخرين عكس لنين و همسرش، نادژدا كروپسكايا

سنت پترزبورگ، در آن وقت پایتخت روسیه و یکی از مراکز اصلي جنبش طبقه کارگر بود. در آنجا محفل‌هاي غيرقانوني‌اي بود که اعضاي آنها، مارکسیسم را مطالعه، تبلیغ و در بین کارگران پیشرو آموزش می‌دادند. لنین به یکی از همین محفل‌هاي آموزشي ملحق شد. عضو با سابقه حزب، ج.م. کرژیانفسکی در خاطراتش نوشت: «چه خوب، این جا در برنامه‌هاي شمالي ما يك انسان غيرمعمولي ظهور پیدا کرده است که بیش از هر کس ديگري فهميد که قدرت سلاح با آمیزه سرشت مارکس کارساز می‌شود. به یاد مارکسیستي که برتر از همه، يك انقلابي بود.»

لنین با حرارت و انرژی بسیار، خودش را در جریان پرشتاب کار انقلابي قرار داد. دانش ژرف مارکسیستي او و قابلیتش در انطباق آن با شرایط روسیه، اعتقادش به پیروزي آرمان طبقه کارگر و استعدادش، همه و همه دست به هم داد تا وي را به عنوان رهبر شناخته شده مارکسیست‌هاي سنت پترزبورگ معرفی نماید.

فعالیت‌هاي لنین در سنت پترزبورگ مصادف با شروع غلبان در جنبش خودبه‌خودي طبقه کارگر شد. صنایع روسیه در دهه ۱۸۹۰ رو به توسعه داشتند، کارخانه‌ها و مؤسسه‌هاي توليدي سربرمي‌آوردند، و به همراه آن طبقه کارگر نیز با سرعت افزایش می‌یافت و در نتیجه مبارزه علیه کاپیتالیست‌ها با پایداری نیروي فزاینده آنها رو به رشد بود.

پرولتاریا به حزب خود یعنی حزب طبقه کارگر نیاز داشت تا بر انجام رسالت تاریخي‌اش توانا باشد. لنین بود که برای مارکسیست‌هاي سنت پترزبورگ وظیفه شکل دادن چنین حزبي را مطرح کرد. اما نارودنيك‌هاي لیبرال مانع اصلي در مسیر همبستگی مارکسیسم شده و برای تشکیل حزب کارگران الم‌شنگه به راه انداختند.

در سنت پترزبورگ، لنین به درگیری با نارودنیک‌ها ادامه داد. آن‌هایی که خودشان را دوستان توده می‌نامیدند در کتاب‌ها و ماهنامه‌هایشان مارکسیسم را زیر حملات وحشیانه گرفته بودند. در تابستان ۱۸۹۴ لنین کتاب **«دوستان توده کیانند و چرا آن‌ها با سوسیال دموکرات‌ها در ستیزند؟»** را نوشت. در کتاب تمام جنبه‌های دیدگاهی نظری نارودنیک‌ها را مورد نقد قرار داد و چگونگی نادرستی و زیان بخشی آن‌ها را اثبات نمود.

او شرح داد آن نهضت نارودنیک‌ها که زمانی نهضتی انقلابی بود و نابودی لیبرالیسم را سرلوحه کارشان قرار داده بودند با نارودنیک‌های تازه به دوران رسیده امروزی که برنامه رفرم‌های محدود را در دستور کارشان قرار داده و مبارزه انقلابی علیه تزاریسیم را انکار می‌کنند، دو روی یک سکه بیش نیستند. لنین بر ملا کرد برای چه نارودنیک‌های لیبرال که به دروغ دم از دوستی با توده مردم می‌زنند، دلبستگی به کولاک‌ها را منکر نمی‌شوند. او نوشت: سخن‌گویان و طرفداران واقعی زحمتکشان، نه نارودنیک‌ها بلکه مارکسیست‌ها هستند. این کتاب تشریح و تأکید می‌کند که دکتربین مارکسیستی و دقیقاً بررسی و تحلیل آن از این جهت اهمیت دارد که تغییر شکل انقلابی روسیه را لحاظ کرده است. لنین اولین مارکسیست روسی بود که با دلایل متقن نقش تاریخی طبقه کارگر روس را به مثابه پیشاهنگ و اصلی‌ترین نیروی انقلابی جامعه به اثبات رساند و نشان داد طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که می‌تواند همه توده‌های زحمتکشان را رهبری نموده و آن را به طرف مبارزه برای سرکوب نظام استبدادی و کاپیتالیستی هدایت کرده و حکومت کارگری خودشان را بنا نهند.

لنین ایده بزرگ همبستگی طبقه کارگر و طبقه رعایا را که بدون آن غلبه بر تزاریسیم، مالکین بزرگ و بورژوازی ممکن نمی‌گشت و نیروی طبقه کارگر به تنهایی نمی‌توانست جامعه کمونیستی جدید را بنیان نهد، آشکار و مفهوم نمود و در تمام زندگیش آن ایده را شرح و بسط داد و سالیان زیادی را به طور خستگی‌ناپذیر برای تحقق بخشیدن به آن کار کرد. وی نخستین وظیفه را متحد نمودن محفل‌های جداگانه مارکسیستی در یک حزب انقلابی یکپارچه دانست که باید پیشاهنگ نهضت طبقه کارگر باشد.

**«دوستان توده کیانند و چرا با سوسیال دموکرات‌ها در ستیزند؟»** در تیراژ بسیار کم چاپ شد و طور مخفیانه دست به دست می‌گشت. مارکسیست‌های سنت پترزبورگ در نبود امکانات چاپی، این اثر را با ماشین کپی‌برداری تکثیر می‌کردند. این نسخه‌های کپی شده به نام کتاب‌های کپی زرد معروف شده بود که همین‌ها دست به دست می‌گشت و باعث برانگیختن بحث‌ها و مجادله‌های خلاق می‌شد. کتاب در سنت پترزبورگ، مسکو، نیژنی نووگراد، ولادیمیر، کیف، ریگا و بسیاری از شهرهای دیگر خوانده شد، همچنین اعضای «گروه نجات کارگران» با آن آشنا شدند که تأثیرش فوق‌العاده بود. کتاب نقش کلیدی در مبارزه علیه نارودنیک‌ها ایفا کرد و توجه انقلابیون روسیه را به سوی طبقه کارگر معطوف نمود، کسانی که تنها خط صحیح مبارزه و پیروزی را هدف دارند.

میکویچ، یکی از همراهان در نهضت انقلابی، در خاطراتش نوشت: «بعد از ظهور این کتاب، لنین باز هم سرشناس‌تر و به عنوان قدرتی در میان مارکسیست‌ها شناخته شد. این مارکسیست روس جوان به آن واقعیاتی که در ظاهرش نمود داشت جهت داد و آن پیدایی توان تئوریک و سیاسی بسیار بزرگ او بود.»

لنین نه فقط درگیر مبارزه بی‌امان با نارودنیک‌ها بود، بلکه به همان سرسختی با «مارکسیست‌های علنی» نیز سر لطف نداشت. آن‌ها روشنفکران بورژوایی بودند که مقالاتی درباره مارکسیسم می‌نوشتند که به طور قانونی در روزنامه‌ها و ماهنامه‌هایی که توسط دولت

تزاری مجوز داده شده بود، چاپ می‌شد. تمام جد و جهد آنها از محتوا تهی کردن مارکسیسم در راستای منافع و مصلحت بورژوازی بود. آنان مبارزه علیه سیستم کاپیتالیستی را مردود می‌دانستند و محتوای انقلابی مارکسیسم را نابود می‌ساختند: آموزش مبارزه طبقاتی، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. با این وجود، وقتی «مارکسیست‌های علنی» به نارودنیک‌ها می‌تاختند، لنین حساب شده با آنها به یک موافقت موقتی قابل قبول رضایت می‌داد، و همزمان، با تیزهوشی دیدگاه‌های این دشمنان تغییر چهره داده را به باد انتقاد می‌گرفت و سرشت بورژوا - لیبرال آنها را افشا می‌کرد. او به مارکسیست‌ها دفاع از یکپارچگی فهم دکتترین مارکسیستی را آموزش داد تا با هر انحراف و تحریفی مبارزه نمایند.

لنین خودش را برای برپایی ساختمان حزب مارکسیستی انقلابی با عشق به وظیفه، به خدمت می‌گرفت. وی ارتباط با کارگران پیشرو در کارخانه‌های بزرگ را برقرار کرد؛ شیل گونف از کارخانه کشتی‌سازی بالتیک، ی.و. بابوشکشین، ن.ی. مرکولف از کارخانه ماشین‌سازی الکساندروسکا و بسیاری دیگر. این‌ها نمونه‌های برجسته‌ای از طبقه کارگر روسی بودند که تحت رهبری لنین بنای حزب پرولتری را استقرار بخشیدند. لنین آنها را با دقت آموزش داد و کادرهای کارگران انقلابی را به عنوان سازمان‌دهندگان حزب، تربیت نمود و راه را به محفل‌های آموزشی کارگری در نواحی پایتخت در نوسکایازاستاوا، پتربارگسکی و بیورگسکای نشان داد. محفل‌ها در خانه کارگران تشکیل می‌شد، برای مثال، کارگران کارخانه سیمانیکف برای گردهمایی به بابوشکین خوگرفته بودند، همان کسی که بعداً عضو برجسته نهضت طبقه کارگر در روسیه شد و لنین درباره او به عنوان افتخار حزب و قهرمان ملی داوری کرد: «هر آن چه از استبداد تزاری کسب شده، صرفاً دستاورد مبارزه توده‌ها تحت رهبری کسانی مانند بابوشکین بوده است.» لنین راه و رسم تشریح پیچیده‌ترین مسایل تئوری مارکسیستی را در ساده‌ترین و قابل فهم‌ترین عبارات می‌دانست و تلاش می‌کرد تا آموزش آن را برای کارگران قابل فهم نموده، آن را با مسایل زندگی روزمره و نیازهای جاری زحمتکشان مربوط سازد. بابوشکین به یاد آورد: «نشست‌های ما بی‌نهایت جالب و با روح بودند... همه ما از این جلسات بسیار خرسند می‌شدیم و همیشه خرد و دانش گوینده‌مان را تحسین می‌کردیم.»

لنین در سال ۱۸۹۴ با نادژدا کونستانینونا کروپسکایا آشنا شد. نادژدا در یک مدرسه شبانه، در روزهای یکشنبه برای کارگران ناحیه نوسکایازاستاوا به کار آموزگاری مشغول بود. بیشتر دانش‌آموزانش از اعضای محفل‌های آموزشی بودند که لنین آنها را هدایت می‌کرد، این محفل بود که لنین و کروپسکایا را به هم نزدیک کرد.

لنین از دل‌بستگی عمیق نسبت به کارگران لذت می‌برد و برای آنها دوستی با ملاحظه، صمیمی و پاسخگو بود. گروه گروه از کارگران دور محفل‌های آموزشی او حلقه می‌زدند. او نیز با دقت به فراگیری از کار و شیوه زندگی آنها کوشا بود. درک مسایل و مشکلات آنان را با علاقه ژرفی مورد توجه قرار می‌داد. کروپسکایا در خاطراتش می‌نویسد: «ولادیمیر ایلیچ به هر نکته جزئی که می‌توانست به او کمک کند تا با پیوند آنها به یکدیگر تصویری از زندگی و شرایط کارگران را بسازد و چیزی پیدا کند که در راستای دستیابی به تبلیغ و رشد انقلابی باشد، عشق می‌ورزید.» با کاربرد مثال‌هایی که آنان می‌توانستند بفهمند، به کارگران نشان داد که چرا مارکسیسم در ستیز با کاپیتالیسم و استبداد تزاری باید با شیوه‌های مناسب به کار گرفته شود.

مارکسیست‌های سنت پترزبورگ، فعالیت تبلیغاتی‌شان را در محفل‌های آموزشی کوچک ادامه می‌دادند. لنین اولین کسی بود که موضوع ماندگار تبلیغ در میان محفل محدود کارگران پیشرو را در هم شکست و درخواست فعالیت گسترده در میان توده‌ها را مطرح کرد و در راستای این مهم، با رساله‌ها و اعلامیه‌های خود ایفاگر نقش شد. وی عادتاً اظهار می‌کرد: «چیزی نیست که تا

این اندازه آن را بخواهم یا این چنین آن را آرزو کرده باشم و آن فرصت نوشتن برای کارگران است.» واژه‌ها را ساده و با زبانی روان برمی‌گزید، از این رو رساله‌ها و اعلامیه‌هایش برای اکثر خوانندگان غیر روشنفکر نیز قابل درک بود. لنین برای آن‌ها دربارهٔ وضع اسفناک کارگران ستم‌دیده که توسط کاپیتالیست‌ها مورد استثمار بی‌رحمانه قرار می‌گرفتند و ستم‌دگی و فقری که توده‌ها را رنج می‌داد، گام‌هایی که توسط طبقه کارگر در نبرد رهایی‌بخش برمی‌داشت، می‌نوشت. برای روانی و وضوح بیشتر، در نوشته‌هایش به برآورد سواد مخاطبانش توجه داشت. برای مثال، در رساله‌ای به نام «فانون جدید کارخانه» مطلب را با حکایت مشهور کریلف بیان می‌کند: «سه‌م آن شیر» مقررات جدید مربوط به اضافه‌کاری، همان حکایتی است که به یاد می‌آورد، شیر چگونه شکار را در میان شکارچیان زیردست خود تقسیم کرد: «... اولین تکه را به حق برداشت، دومی را به‌خاطر سلطان حیوانات بودن برگند، سومی را برای از همه نیرومندتر بودن، و چنین بود که برای چهارمین تکه - هر کس جرأت می‌یافت تا چنگالش را به طرف شکار دراز کند، نمی‌توانست زنده بگریزد.» این است آنچه کاپیتالیست‌ها ظالمانه برای غارت و استثمار کارگران انجام می‌دهند.

در بهار ۱۸۹۵، به دستور مارکسیست‌های سنت پترزبورگ، لنین برای تماس با گروه «رهایی طبقه کارگر» و برای فراگیری بیشتر دربارهٔ نهضت کارگری در اروپای غربی به خارج رفت. در سوئیس با اعضای گروه «رهایی طبقه کارگر»، پلخانف و آکسلرود ملاقات کرد و با آن‌ها ترتیب چاپ پیوسته مجموعه مقالاتی، تحت عنوان کلی «رابوتنیک» (کارگر) را داد. پلخانف در این باره که چطور عمیقاً تحت تأثیر لنین قرار گرفت، در نامه‌ای ابراز کرد: «در طول سال‌ها که از روسیه مهاجرت کرده و در خارج زندگی کردم، با مردم زیادی دیدار داشتم، اما هیچ‌کسی را این چنین امیدوار، برجسته و ممتاز ندیدم که اولیانف جوان بود. آنچه پلخانف دوست داشت در لنین متجلی بود: خردمندی متفکر، با انرژی و معتقدی استوار که برای انقلاب راهی جز پیروزی نمی‌شناخت.

لنین از سوئیس به پاریس و برلین رفت، در هر جا بر حضور در گردهمایی‌های کارگران فرانسوی و آلمانی اقدام کرد و درباره شرایط و شیوه زندگی آن‌ها مطالعه نمود. در پاریس به دیدار پل لافارگ، داماد کارل مارکس و عضو برجسته جنبش کارگران انقلابی رفت. لنین برای دیدار فردریک انگلس، آن رهبر بزرگ و آموزگار پرولتاریای جهانی، پیگیری کرد، اما انگلس به شدت بیمار بود و در نتیجه این دیدار صورت نگرفت.

لنین تمام وقت آزادش را در کتابخانه‌ها وقف مطالعه مارکسیسم و خواندن ادبیات نمود، امکاناتی که دستیابی به آن‌ها در روسیه غیر قابل حصول بودند.

پس از بازگشت از خارج، قبل از عزیمت به سنت پترزبورگ، از ویلنو، مسکو و اوخوف - زویف دیدن کرد و با سوسیال‌دموکرات‌های محلی تماس برقرار نمود، همان‌هایی که بعداً مارکسیست‌های انقلابی نامیده شدند.

لنین ادبیات مارکسیستی را که در یک چمدان دوجداره جاسازی کرده بود، به طور قاچاق وارد روسیه کرد و از آنجا در بسیاری از شهرها توزیع شد.

خواهر لنین، آنا، در خاطراتش آورده است: «در گمرک، چمدان ولادیمیر ایلیچ را که در قسمت پایین آن ادبیات مارکسیستی جاسازی شده بود، سر و ته کردند. با علم به این‌که مأموران با تجربه گمرک می‌توانستند وجود کف کاذب را با ضربه‌زدن کشف نمایند، ولادیمیر ایلیچ همانطور که به ما گفت فکر کرد که چه بر سرش خواهد آمد. اما او را بازداشت نکردند و چمدانش را تحویل

دادند تا به مقصدش در سنت پترزبورگ رسید، جایی که بی‌درنگ و سرشار از رضایت، محتوای آن را خارج کرد. هنگامی که پیش ما به مسکو آمد، سرشار از روحیه عالی بود.»

اوایل سپتامبر ۱۸۹۵، لنین به سنت پترزبورگ برگشت تا باز هم با انرژی افزون‌تر به کار انقلابی خود مشغول شود. غالباً جلسات و گفتگوهای با کارگران ترتیب می‌داد. مراقبت‌های شدید پلیس نیز به هیچ وجه خللی در فعالیت‌های او ایجاد نکرد. آن‌قدر زرنگ بود که از مراقبت پلیس مخفی بگریزد و او را با تغییر منزل اجاره‌ای خود و برای فرار از بازداشت جا می‌گذاشت.

در پاییز ۱۸۹۵، محفل‌های آموزشی مارکسیستی سنت پترزبورگ را در یک سازمان سیاسی واحد متحد نمود که بعداً تحت عنوان مجمع مبارزه برای رهایی طبقه کارگر شناخته شد. رهبری مجمع را که تشکیل شده از یک هیأت مرکزی بود، لنین به عهده داشت. اعضای این مجمع شامل ن.ک. کروپسکایا، ه.م. کرزیرانووسکی، ل.مارتف، آن.پاترسف، س.ی.رادچنکو، و.و.استارکف، آ.آ.وانیوف و پ.ک.زاپووتس بودند.

مجمع مبارز به محفل‌های آموزش کارگران در کارخانه‌ها و مؤسسات وابسته به آن دلبسته بود. این محفل‌های آموزشی به سمت گروه‌های مناطق جهت داده می‌شدند و در آنجا وظایف کمیته‌های مناطق اجرا می‌شد. لنین به اعضای مجمع، داشتن روحیه انضباط دقیق، احترام به تمامیت مرکز و اجرای بهینه رهنمودهای آن را آموزش می‌داد و تشکیلات را نیز در رابطه با رهنمودهایش مسؤول کرده بود تا به تمام اعضا در هر موقعیتی پاسخگو باشد.

مجمع مبارز که شالوده حزب مارکسیستی - انقلابی در روسیه بود حمایت خود را از جنبش توده‌ای طبقه کارگر گرفته و بر رهبری مبارزه طبقه پرولتاریا تأثیر گذار بود. مجمع، برای اولین بار در روسیه، ایده سوسیالیسم علمی را با جنبش طبقه کارگر پیوند داد و از این بابت، اهمیت تاریخی بی‌نظیرش را مطرح کرد.

تا میانه دهه ۱۸۹۰ محفل‌های مارکسیستی جدا از هم در روسیه، تماس‌های کمی با جنبش کارگران داشتند، آنان مارکسیسم را انحصاراً در میان کارگران پیشرو تبلیغ می‌کردند و کار سیاسی در بین توده‌ها انجام نمی‌گرفت. انجمن مبارزه لنین، فعالیت سیاسی توده را توسعه داد و برای مبارزه جدی به ارایه خط مشی اقدام نمود. در یک فاصله زمانی کوتاه، ده‌ها اعلامیه افشاگرانه درباره شیوه‌های مستبدانه صاحبان کارخانه‌ها چاپ کردند که در آن‌ها طریق مبارزه برای حصول خواسته‌های کارگران را تشریح و نوع مطالبات قابل طرح برای سرمایه‌داران و دولت تزاری را مشخص می‌کردند. اعلامیه‌هایی که انجمن چاپ می‌کرد، موجب بالا بردن سطح آگاهی کارگران می‌شد. اعتصاب معروف کارگران نساجی سنت پترزبورگ در تابستان ۱۸۹۶ بیش از سی‌هزار کارگر یدی را درگیر کرد که انجمن مبارز آن را سازماندهی کرده بود. این اعتصاب باعث تقویت اعتبار سوسیال دموکرات‌های سنت پترزبورگ شد زیرا آن اعتصاب با چنان حوزه گسترده و تأثیر سیاسی قوی، خود را مدیون رهبری‌اش دانسته بود. نفوذ انجمن تا فراسوی سنت پترزبورگ گسترش پیدا کرد. در پی این نمونه و ابتکار عمل، محفل‌های آموزشی کارگران مسکو، کیف، ولادیمیر، یاروسلاول، ایوانف - وزنسفسکی و شهرها و ایالات دیگر در گروه‌ها و انجمن‌های سوسیال دموکراتیک متحد شدند. فعالیت‌های انجمن، بستر مناسبی برای جنبش انقلابی سراسر روسیه فراهم کرد و از این رهگذر، تسهیلات برای آفرینش یک حزب مارکسیستی طبقه کارگر فراهم شد.

دولت تزاری که فعالیت‌های انجمن مبارز را زیر نظر داشت، ضربه سنگینی به آن وارد نمود. در آغاز دسامبر ۱۸۹۵ بیشتر رهبران آن، از جمله لنین را دستگیر کرد. پلیس اولین شماره روزنامه



«رابوچی دیلو» (آرمان کارگران) را که برای چاپ، توسط اعضای انجمن آماده شده بود، جمع‌آوری و توقیف کرد. بدین ترتیب این تلاش سوسیال دموکرات‌های روسی برای انتشار يك روزنامه کارگری مخفی به پایان رسید.

لنین بیش از چهارده ماه را در بازداشت انفرادی در زندان سنت پترزبورگ گذراند. اما کارش را برای انقلاب در پشت میله‌ها متوقف نکرد. حتی از زندان، راه‌ها و وسایل جهت‌بخشی به فعالیت‌های انجمن را یافت. با رفقای خارج از زندان تماس برقرار می‌کرد و برایشان نامه، اعلامیه و جزوه می‌نوشت و آن‌ها را مخفیانه به خارج زندان رد می‌کرد. در مدت زندان، اولین پیش‌نویس برنامه حزب مارکسیستی را نوشت و نکات آن را تشریح کرد. لنین اسناد انقلابی را با شیر بین خطوط کتاب‌ها و نشریات می‌نوشت. این نوشته‌ها غیرقابل رؤیت بود، تا این‌که به کاغذ حرارت داده می‌شد، در آن صورت به وضوح برای خواندن خوانا می‌شد. این شیوه بعداً توسط انقلابیون برای مکاتباتشان مورد استفاده قرار گرفت. لنین برای نگه‌داشتن شیر، جوهردان کوچکی از خمیر نان می‌ساخت، اما هر بار با ورود زندانبان به سرعت آن را می‌بلعید. در یکی از نامه‌هایش به شوخی نوشت: «امروز شش جوهردان را خورده‌ام.»

لنین با دیگر رفقای زندانی مکاتبه داشت. برای این مقصود کتاب‌ها را از کتابخانه زندان امانت می‌گرفتند و در آن، نامه‌ها را به شکل کلمات ویژه خود علامت گذاری می‌کردند. نامه‌هایشان سرشار از نشاط و مملو از اعتقاد به پیروزی نهایی طبقه کارگر بود. مسایل مورد علاقه خود را، برای رفقاییش، در هر نامه‌ای که از زندان می‌فرستاد، آشکار می‌کرد. او دائماً به خویشاوندانش برای لباس گرم مأموریت می‌داد تا برای فلانی فرستاده شود، یا برای رفیقی که در زندان بود و کسی را برای ملاقات نداشت، نامزدی پیدا شود و ... .

در زندان، لنین شروع به نوشتن یکی از آثار برجسته‌اش به نام «توسعه سرمایه‌داری در روسیه» نمود. برای گردآوری موضوعات مورد نیاز برای آن، صدها ماهنامه، فصل‌نامه و کتاب را مطالعه کرد. در نامه‌هایی به خویشاوندانش، فهرستی از کتاب‌هایی که برای کارش نیاز داشت می‌فرستاد و آن‌ها خواهر بزرگش به وی در دریافت کتاب‌ها کمک می‌کرد. لنین در زندان، برنامه فشرده روزانه‌ای را برای خودش ترتیب داده بود، بیشتر وقتش را صرف کار می‌کرد و به طور منظم قبل از این‌که برای خواب از رmq بیفتد، از ورزش کردن نیز غافل نمی‌شد. او بعدها به یاد آورد: «شما در اوقاتی که ورزش می‌کنید، آن چنان احساس رهایی مطلوبی به وجود می‌آید که حتی وجود سرمای حاد سلول یخچال مانند هم، گرم به نظر می‌رسد تا جایی که می‌توانید در آن بهتر بخوابید.» وی جسمش را نیز مانند خرد و دانش خود، پولادین می‌کرد تا برای حضور در عرصه مبارزه و تدریس، همکاریش را با توازن انجام دهد.

وقتی کوچک‌ترین خواهرش، ماریا در زندان بود، لنین برایش نوشت: «به تو توصیه می‌کنم در مطالعه کتاب تنوع به‌وجود آور؛ به خوبی به خاطر می‌آورم که ایجاد تنوع از مطالعه به کار، از ترجمه به خواندن، از نوشتن به ژیمناستیک، از مطالعه جدی به داستان، برای هر کسی چاره‌ساز است.»

در سنت پترزبورگ، لنین به عنوان سازمانده و رهبر طبقه کارگر پیشرفت نمود، وی در وجه نظری اثبات کرد که مسیر باید توسط جنبش انقلابی طی شود تا زمینه برای آفرینش حزب پرولتری در روسیه آماده گردد.

\*\*\*\*\*

## تبعید به سیبری

(۴)



در سیزدهم اکتبر ۱۸۹۷ حکم سه سال تبعید در سیبری شرقی به لنین ابلاغ شد. آن مجازاتی بود که مستبدان تزاری به خاطر فعالیت‌های انقلابی‌اش، برای او تعیین کرده بودند.

در می ۱۸۹۸ لنین به مکان تبعید رسید. روستای شوشن‌سکوی در منطقه مینوسینسک، صدها مایل دور از راه‌آهن (امروزه، شوشن‌سکوی، مرکز ناحیه بزرگی از منطقه کراسنویارسک می‌باشد. در سال ۱۹۳۸، خانه‌ای که لنین در آن زندگی می‌کرد به موزه تبدیل شد. بر طبق طرح عمومی برای بازسازی شوشن‌سکوی، به مناسبت یکصدمین سال تولد لنین، مکان‌هایی که لنین زندگی کرده بود، مثل قسمت مجاور آن روستا، به عنوان بنای یادبود اصلی بازسازی شد.)

دوره دشواری برای لنین بود. در نامه‌ای به خواهرش نوشت: «در خلال اولین دوره تبعیدم، تصمیم گرفتم به نقشه‌ای از اروپا، یا از روسیه نگاه نکنم؛ هنگامی که این نقشه‌ها را می‌گشودم و به نقطه‌های سیاه گوناگون روی آن چشم می‌دوختم، همیشه گونه‌ای طعم گزندگی را در دهانم حس می‌کردم.» گرچه از فعالیت انقلابی مستقیم دور مانده بود، اما خوش‌بینی، انرژی و شجاعتش را از دست نداد. وی با اشتیاق درونیش کار می‌کرد، از نزدیک به مطالعه زندگی روستایی سیبری و شرایط زندگی طبقه رعایا می‌پرداخت. در موقعیتی مناسب، به کارگری برای تحصیل حقتش در مقابل کارفرما که یک مالک معدن طلا بود، یاری رساند. بعد از این ماجرا، مرتباً روستاییان برای رفع مشکلات خود به سراغش می‌آمدند و از وی چارچوبی می‌خواستند. لنین بیست و پنج سال بعد به یاد آورد: «هنگامی که در سیبری تبعید بودم، فرصتی داشتم تا در مقام یک وکیل عمل نمایم. اما برای وکالت مجوز نداشتیم، چون خلاصه کنم تبعید بودم. من اجازه عمل نداشتیم، ولی چون وکیل دیگری در آن ناحیه وجود نداشت، مردم می‌آمدند و مصایب و مشکلاتشان را با من در میان می‌گذاشتند.» لنین به آنان دستورالعمل و آموزش می‌داد که چطور از خودشان در برابر اقتدارگرایان صاحب قدرت محلی و خرابول‌ها دفاع کنند.

یک سال بعد کروپسکایا در شوشن‌سکوی به لنین ملحق شد. او نیز در ارتباط با قضیه انجمن مبارز دستگیر و به یوفا گابرنیا تبعید گردید، اما به عنوان نامزد لنین به وی اجازه داده شد تا دوران محکومیت را در شوشن‌سکوی بگذراند. در آنجا، آنان ازدواج کردند و کروپسکایا همسر لنین شد. کروپسکایا یار و رفیق باوفا و همراه لنین تا پایان زندگی باقی ماند.

با کمک خویشاوندان و دوستان، لنین کتاب‌ها و نشریاتی که نیاز داشت، در تبعید دریافت می‌کرد. او همچنان به مطالعه آثار مارکس و انگلس ادامه می‌داد و روزنامه‌ها را پی می‌گرفت و کتاب‌های خارجی را به زبان روسی ترجمه می‌کرد. اغلب شب‌ها، کورسوی روشنایی، از پنجره اتاقش به میان ظلمت روستای خفته در خواب، شعله می‌کشید.

در طول تبعید، لنین برنامه مدونی برای حزب ترسیم کرد و بیش از سی کتاب و جزوه نوشت. جزوه‌ای که در میان آن‌ها جایگاه ویژه‌ای را برای خود حفظ نمود: «وظایف سوسیالیست‌های روس» بود. در این اثر، وظایف سوسیالیست‌های روسی را به تصویر می‌کشید و ضرورت وجود حزب یکپارچه کارگران را اثبات کرده، دشمنان مارکسیسم را مورد تهاجم قرار می‌دهد.

در همین ایام، لنین، کتابش را که تحت عنوان «پیشرفت کاپیتالیسم در روسیه» بود به پایان رساند. این کتاب در سال ۱۸۹۹ منتشر شد. این اثر علمی برجسته که به بررسی توسعه اقتصادی روسیه می‌پرداخت، از جهتی ادامه «کاپیتال» (سرمایه) مارکس به حساب می‌آید. پژوهش‌های لنین در اقتصاد روسیه، کمک مهمی به اقتصاد سیاسی مارکسیستی کرده است. بر اساس مجموع شرایط عینی مبتنی بر واقعیات، وی نشان داد که سرمایه‌داری در حال پیشرفت روسیه، نه تنها در صنعت بلکه در کشاورزی نیز رو به توسعه دارد. این کتاب ضربه مرگباری به مکتب نارودنیک‌ها وارد ساخت. لنین در این کتاب، تضادهای تفکیک‌ناپذیر در حال عمیق‌تر شدن جامعه سرمایه‌داری را افشا می‌کند و نشان می‌دهد که چرا طبقه کارگر، گورگن کاپیتالیسم و سازنده جامعه سوسیالیستی نوین است و چرا طبقه کارگر در بطن جامعه سرمایه‌داری رشد می‌یابد. گرچه طبقه کارگر روسیه به‌طور نسبی و در مقایسه با مابقی جمعیت ناچیز بود، اما لنین در آن طبقه قدرت عظیم را دید و توانست از نقش رهبری آن پرده بردارد، همان نقشی که مقدر شده بود تا در جنبش انقلابی ایفا گردد. در عین حال، وی بر ضرورت همبستگی پرولتاریا و طبقه رعایا تأکید کرد که بدون آن، پیروزی انقلاب در پیش رو، تحقق نخواهد پذیرفت. این کتاب، نوشته‌ای مهم برای بیان علمی تئوری، برنامه و تاکتیک‌های حزب پرولتری است.

کتاب به سرعت در میان روشنفکران مصمم پیشرو، دانشجویان و اعضای محفل‌های آموزشی کارگران فروخته شد و از آن برای آموزش مسایل تئوریک و ایدئولوژیک کادرها که از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار گشت، استفاده شد.

لنین همیشه به مارکسیسم به مثابه یک پدیده زنده، دگرگونی که دائماً در راستای بهبود و تکاملش باید گام برداشت، می‌نگریست. تنها نباید آن را به عنوان راهنمای عمل شناخت، بلکه همچنین باید آن را بسط و توسعه داد. لنین در دوران تبعید نوشت: «ما به تئوری مارکس به مثابه پدیده‌ای مطلق و تخطی‌ناپذیر نمی‌نگریم، برعکس، متقاعد شده‌ایم که مارکسیسم، تنها بستر مناسب شالوده محکم علمی است که سوسیالیست‌ها باید آن را در تمام جهات توسعه و تکامل بخشند؛ اگر بخواهند در زندگی پویا باشند.» چنین رویکرد خلاق به تئوری مارکسیستی، ویژگی تمام فعالیت‌های لنین بود.

این کارگر سخت‌کوش، اغلب می‌دانست که چگونه آرامش و رفع خستگی را برای خود فراهم آورد. در وقت فراغت به شکار می‌رفت، اسکیت بازی می‌کرد و در مراتع و جنگل پیاده‌روی‌های طولانی داشت. سواحل پُر درخت شوشا و دریاچه‌های زیبای آن اطراف از مکان‌های نشاط‌آورش بودند. لنین زیبایی با شکوه مناظر سیبری و ییسی بزرگ را اعتراف داشت. سختی و فشار دوران تبعید با دید و بازدید رفقای که در فاصله نزدیکی نسبت به یکدیگر و در حال تبعید زندگی می‌کردند و به ندرت صورت می‌گرفت، تسکین می‌یافت. در میان سوسیالیست‌های سنت پترزبورگ که دوره‌های تبعید را در ناحیه مینوسنیک در آن دوره سپری می‌کردند: ج.م. گرزیزانووسکی، و.و. استارکف، آ.آ. وانیف، و.ک. کورناتووسکی و پ.ن. لپشینسکی بودند. لنین در دهکده تسینکوی و کراسنویارسک، در ناحیه مینوسنیک با رفقای دیدار می‌کرد. این جمع دوستانه را در یک گروه گُر آواز گردآورد. او به ویژه دوستان سروده‌های انقلابی بود، مانند «قربانی بمباران وحشتناک»، «رفقا، شیپورها فرا می‌خوانند» و «وارزایانکا».

نامه‌هایی که از خانواده‌اش دریافت می‌کرد - مکاتیب با آنان به طور منظم صورت می‌پذیرفت - منشأ شادی فراوانی برایش بود. نامه‌های وی به خانواده سرشار از محبت و ظرافت بود و بویی از افسردگی یا آه و ناله دربارهٔ بخت و اقبال نمی‌داد. آن‌ها، خواهرش نقل کرد: «به خاطر می‌آورم که نامه‌های لنین همیشه شادی‌آور و پادزهر همهٔ بآس‌ها و ناامیدی‌ها بود. نامه‌های الهام‌بخش شور و شوق بودند... جوک‌های بامزه‌اش آدمی را شوق زیستن می‌بخشید و این بهترین شیوه برای رفع خستگی از هر نوع کاری بود.»

نامه‌هایی که برای مادرش می‌فرستاد، سرشار از احساس و عاطفه بود. لنین دلبستگی فوق‌العاده‌ای به او داشت. همیشه سلامتی مادر ذهنش را به خود مشغول می‌داشت، از او تمنا می‌کرد تا به خاطرش نگران نباشد و برایش از هر چیزی درباره زندگی و برنامه‌هایش حرف می‌زد. نزدیکی لنین به خانواده‌اش تنها به خاطر پیوند خویشاوندی نبود، بلکه علاوه بر آن، دیدگاه و اعتقاد راسخ مشترک آنان، چنین پیوندی را استحکام می‌بخشید. این امر به مکاتبات آنان مفهومی بیش از یک نامه‌نگاری شخصی می‌داد. مضمون آن‌ها بیشتر مربوط به مسایل مبرم و موضوعات روز، تئوری، سیاست و مفاهیم مارکسیستی می‌شد، و تا آنجا که امکان داشت مطالب نامه‌ها به گونه‌ای تحریر می‌شد که بتواند از دم تیغ سانسور بگذرد.

لنین در تبعید دور افتاده‌اش هم، پیشرفت جنبش طبقه کارگر را دنبال می‌کرد، به مکاتبات حجیم و فراوان با سخن‌گویان سازمان در روسیه و خارج ادامه می‌داد و به خوبی از اوضاع سازمان‌های سوسیال‌دموکرات، مشکلات و تنگناها و نیازهایشان مطلع می‌گردید.

در آن زمان، بعضی از سوسیال‌دموکرات‌های روس که تحت تأثیر حرکت اعتصابی، که دستاوردهای مشخصی از موفقیت را به همراه داشت، قرار گرفتند، بر آن شدند تا کارگران را متقاعد سازند که آنان باید مبارزه اقتصادی خودشان را پیگیر باشند، یعنی فقط برای دستمزد بیشتر، ساعات کار کمتر و شرایط بهتر کار نبرد کنند و ایده مبارزه سیاسی را به عهده بورژوازی بگذارند. این دسته از سوسیال‌دموکرات‌ها به عنوان «اکنونیست‌ها» معروف شدند. لنین فعالیت‌های اکنونیست‌ها را بسیار خطرناک ارزیابی نمود و دریافت که آنان تلاش دارند تا طبقه کارگر را با بورژوازی به سازش کشانند، یعنی نقش انقلابی طبقه کارگر را بی‌اهمیت جلوه دهند و او را از مسیر مبارزه سیاسی به بیراهه کشانند. اکنونیست‌ها، همان کسانی که از دلبستگی به طبقه کارگر بریده و مطیع گوش به فرمان سرمایه‌داران شدند، اولین فرصت‌طلبانی بودند که در جنبش طبقه کارگر روسیه ظهور پیدا کردند. از این رو لنین با آنان وارد نبردی سرنوشت‌ساز شد.

در تابستان ۱۸۹۹ نامه‌ای از خواهرش آ.بی. الیانوایلینز را دریافت کرد که حاوی چهار سند از دیدگاه‌های اکنونیست‌ها بود. لنین در پاسخ، مقاله‌ای تحت عنوان «اعتراض به سوسیال‌دموکرات‌های روسی» نوشت. آن نوشته توسط هفده مارکسیست در تبعید که در ناحیه مینوسینسک زندگی می‌کردند، به اتفاق آراء تصویب و امضا شد. در این اعتراض‌نامه، لنین دیدگاه‌های مضر و مصیبت‌بار اکنونیست‌ها را نسبت به اهداف طبقه کارگر بر ملا ساخت و خطوط اصلی و وظایف بنیادی سوسیال‌دموکرات‌های روسیه را مشخص گرداند. «اعتراض» به اهمیت انکارناپذیر حزب پرولتری در مبارزه برای رهایی زحمتکشان اصرار می‌ورزید.

نادژدا کروپسکایا، لنین را از اولین کنگره حزب کارگران سوسیال‌دموکرات روسیه که در مارس ۱۸۹۸ در شهر مینسک برگزار شد مطلع کرد. این کنگره تأسیس حزب را اعلام کرده بود. این امر به عظمت تاریخی کنگره صحنه گذاشت. با ابراز خشنودی از کنگره، لنین تأکید کرد که نام انتخابی برای حزب باید وحدت‌بخش تمام کارگران مترقی ملیت‌های متفاوت روسیه باشد. اهداف حزب که آشکارا در بیانیه شرح داده شده بود، توسط کنگره تصویب شد. لنین مقاصد نهایی در آن «بیانیه» را تأیید نمود. لکن، کنگره نتوانست از عهده یکپارچه‌سازی سازمان‌ها و محفل‌های آموزشی مارکسیستی پراکنده برآید، چراکه برنامه یا مقررات تدوین شده‌ای در دستور کار نداشت. کمیته مرکزی انتخابی نیز، پس از مدت کوتاهی دستگیر شدند. فقدان یکپارچگی در میان سازمان‌های سوسیال‌دموکراتیک نه تنها ادامه پیدا کرد، بلکه افزایش نیز یافت. فعالیت‌های آنان محدود و محلی شده بود و ارتباط با دوام و پیوستگی در کارشان وجود نداشت. برای غلبه بر این کوته فکری و رهایی از آن، سوسیال‌دموکرات‌های روسیه به یک سازمان‌دهی نیرومند نیاز داشتند.

در ذهن لنین در تبعید، طرخی برای ایجاد یک حزب مارکسیستی - انقلابی در روسیه جا افتاد که به سبب شرایط حاد استبداد ارتجاعی باید کاملاً زیرزمینی و مخفی بنا می‌شد. نقش عمده در طرح بزرگ لنین، لحاظ کردن یک روزنامه سیاسی فراگیر در روسیه بود که وظیفه جمع و جور کردن کمیته‌های محلی و گروه‌های استوار بر مواضع مارکسیستی - انقلابی را به عهده داشته باشد و برای تدارک تشکیل دومین کنگره تلاش کند تا برنامه واحدی برای مصوبات حزب ارائه نماید. با این وجود، لنین نقش روزنامه را به ارائه یک برنامه و تبلیغ صرف محدود نکرد. وی نتیجه‌گیری کرد که روزنامه باید، همچنین سازماندهی نیروی حزبی بوده و باید متحدکننده محفل‌های آموزشی محلی و گروه‌های سوسیال‌دموکرات‌ها در یک سازمان واحد باشد. این بود چشم‌انداز تازه از وظایف در دستور کار یک روزنامه مارکسیستی، و آن چیزی بود که تمام برداشت‌های منفی قبلی راجع به نقش و اهمیت چاپ یک نشریه دوره‌ای برای سوسیال‌دموکرات‌ها را دگرگون ساخت.

ج.م.گروژیتز انوسکي، پياده‌روي با لنين را در سواحل بينري، در يك عصر زمستاني بسيار سرد به ياد آورد، هنگامي که لنين با علاقه‌مندی اين طرح متهورانه و بدیع خودش را به وي نشان مي‌داد.

لنين با بي‌قراري در انتظار اتمام تبعيدش بود. نادژدا کروپسکايا در اين آخرين ماه‌هاي تبعيد وي نوشت: «ولاديمير ايليچ ابدأ خواب به چهره نداشت، به طور وحشتناکي لاغر شده بود، تمام شب مي‌نشست و روي جزئیات نهايي طرح خود کار مي‌کرد... هر چه زمان مي‌گذشت، بیشتر و بیشتر ناشکیبا مي‌شد، وي بي‌قرار خودش را در کارها رها کرده بود.»

در اوج تمام اين کارها، ناگهان پلیس با مجوز بازرسي سربر آورد. آنچه که بیش از همه موجب ترس لنين شد، آن بود که شاید مأموران بهانه‌اي گیر آورند و دوره تبعيد را تمدید کنند. اما خوشبختانه همه چیز به خوبي پايان پذیرفت.

در پايان تبعيد، لنين با خانواده‌اش شوشن‌سکوي را در صبح ۲۹ ژانويه ۱۹۰۰ ترك كرد. جاده طولاني پيش روي آنان قرار داشت، بیش از ۳۰۰ ورست از آن را با سورتمة اسبکش طی کردند. به رغم سرماي توان‌فرسا، آنان شب و روز به سفر ادامه دادند. لنين براي شروع مجدد کار فعال انقلابي شتاب داشت.

براي وي زندگي در پایتخت و مراکز صنعتي روسيه ممنوع شده بود. در نتیجه نزدیکی‌هاي سنت پترزبورگ، در شهر پسکوف محل سکني خود را برگزید.

\*\*\*\*\*

به‌سوي حزب مارکسيستي تراز نوين

(۵)



چهره گريم شده لنين، به شکل یک کارگر علف چین فنلاندی - آگوست ۱۹۱۷

لنین به محض این‌که دوباره آزادی‌اش را بازیافت، با انرژی فوق‌العاده‌ای، خودش را برای به واقعیت رساندن طرحش آماده کرد، بدین منظور تدارکات کامل و سودمندی را به‌وجود آورد.

تمام سال ۱۹۰۰ در جهت تلاش متمرکز به‌خاطر سازماندهی یک روزنامه سیاسی برای سراسر روسیه به کار گرفته شد. عملی بودن چنین کاری در روسیه به علت ایزد و اذیت پلیس غیرممکن بود. بنابراین لنین تصمیم گرفت تا روزنامه را در خارج از کشور به چاپ برساند. وی در ابتدا ارتباط با بسیاری از نهادهای سوسیال دموکرات را تثبیت کرد و برای تأمین بودجه روزنامه ردیف‌هایی را مهیا نمود و کمک‌کنندگان بعدی را انتخاب کرد. در راستای چنان هدفی، علی‌رغم مخالفت پلیس، لنین به مسکو، سنت پترزبورگ، ریگا، سامارا، سیزان، نیژنی نوگراد، یوفا اسمولنسک رفت.

در می ۱۹۰۰، در جریان یک قرار مخفی در سنت پترزبورگ، توسط پلیس متوقف شد. او با خودش فهرستی از آدرس‌های خارجی را داشت که در پشت اسکناسی یادداشت کرده بود. خوشبختانه، ژاندارم آن را پیدا نکرد و لنین خیلی سریع از مهلکه گریخت. ماندگاری لنین در روسیه خطرناک‌تر می‌شد. تزاریسیم، وی را به عنوان یک دشمن پر قدرت احساس می‌کرد. ژاباتف، کلنل ژاندارم‌ها، در ۱۹۰۰ در یک نامه سری به رییس خود گزارش داد: «کسی خطرناک‌تر از اولیانف در شرایط امروز وجود ندارد.» و برای ترور لنین برنامه‌ای را پیشنهاد داد.

در این دشواری شدید اوضاع، لنین برای ترک کشور برنامه‌ریزی و اقدام کرد. در شانزدهم جولای ۱۹۰۰ کشور را به قصد آلمان ترک نمود و بدین ترتیب اولین دوره مهاجرت او شروع شد. این دوره بیش از پنج سال به درازا کشید.

**ایسکرا** (جرقه) نام انتخابی برای روزنامه انقلابی سراسر روسیه بود. لنین به مونیخ، جایی‌که قرار بود روزنامه در آن شهر چاپ شود، رسید. به خاطر پنهان کاری، مکاتبات با روسیه از مسیر پراگ هدایت می‌شد. این کار به خاطر بازداشتن پلیس مخفی تزاری در ردیابی اسناد و مدارک برای چاپ ایسکرا صورت می‌گرفت. روزنامه تمام توجه لنین را به خود اختصاص داده بود.

مسائل چندی در ارتباط با سروسامان دادن روزنامه مطرح بود – باید پول تهیه می‌شد، چاپخانه‌ای پیدا می‌شد که حروفچینی زبان روسی را می‌داشت. در این امور، همکاری و کمک سوسیال دموکرات‌های آلمانی قابل تحسین و مؤثر بود. در نامه‌ای به نورمبرگ در سپتامبر ۱۹۰۰ وی نوشت: «باید با تمام وجودمان در راستای پرورش این فرزند نورسیده بکوشیم.» در واقع، ایسکرا ابتکار لنین بود.

در دسامبر همان سال، نخستین شماره ایسکرا منتشر شد. هر شماره آن شعار «**جرقه آتشی را شعله‌ور خواهد ساخت**» را با خود داشت. همان چیزی که سرانجام اتفاق افتاد: آتش مهیب دگرگون‌ساز انقلاب، روسیه را فرا گرفت و شعله‌های پرفروغش بساط سیستم استبدادی تزاریسم و کاپیتالیسم را درهم فروریخت و آنان را راهی سرنوشت شومشان نمود.

ایسکرا زمانی انتشار پیدا کرد که جنبش انقلابی به رهبری طبقه کارگر در روسیه در حال رشد بود. اعتصاب‌ها غالباً در حال فلج کردن کارخانه‌ها بود، روستائیان در برابر مالکین بزرگ به پا خواسته و ناآرامی‌ها در میان دانشجویان اپیدمی شده بود. در این شرایط، وجود یک حزب مارکسیستی سازمان‌یافته و قوی برای رهبری این جنبش ضروری به نظر می‌رسید. ایسکرای لنین هدایت مبارزه برای خلق چنین حزبی را به‌عهده گرفت.

با ابتکار عمل لنین و تحت رهبري وي، ایسکرا گروه‌هاي تبليغي و شبکه‌هايي از کارگران را در روسيه مستقر نمود. آنان روزنامه‌ها را توزيع مي‌کردند. نامه‌ها، مقاله‌ها و ديگر موضوعات را مي‌فرستادند و براي پشتيباني از روزنامه، کمک‌هاي مالي را هماهنگ مي‌کردند.

کارگزاران ایسکرا با خطرات زيادي درگير بودند، کار قهرمانانه آنان در روبرو شدن با اذياء و اذيت پایگاه‌هاي پليس و ژاندارم‌ها ستودني بود. دستگيري و احتمال محکوميت زندان، کار اجباري و تبعيد در هر واقعه‌اي آنان را تهديد مي‌کرد. در ميان کارکنان ایسکرا مي‌توان از: م.ي. کالنين، ن.ي. باومان، ي.و. بابوشکين، س.ي. گوسف، و.زکنسخوولي، م.م. ليتونيف، ي.د. استاسوا، ت.س. زليکسف، بوبروسکايا، ر.س. زملياچکا نام برد.

لنين، قدردان کار بسيار مهم سفيران ایسکرا بود. با هدايت و رهبري وي، آنان با تهور و شجاعت، خود را وقف کادر رهبري حزب و مبارزان آرمان مردم کردند.

بررسي مکاتبات مربوط به آن دوره نشان مي‌دهد که چگونه لنين شرايط بومي را به دقت مطالعه کرده و در نظر گرفته بود. در اين ارتباط بود که آشکارا به توده‌ها توصيه مي‌کرد تا براي برقراري تشکل بکوشند. اين امر، بزرگترين مشغله‌اش را تشکيل مي‌داد. لنين روي براي گوسف نوشت: «حتماً ما را در تماس مستقيم با نيروهاي جديد، با جوانان، با محفل‌هاي تازه شکل گرفته قرار بده. فراموش نشود که قدرت يك سازمان انقلابي، در ارتباط مستمر با اعضايش مفهوم مي‌يابد.» اين بود که ایسکرا به مرکز آموزش و حلقه اتصال نيروهاي حزبي در آمد.

رساندن روزنامه به روسيه بسيار دشوار بود. براي سهولت بيشتري در کار حمل و نقل، روزنامه را با کاغذ محکم اما نازک چاپ مي‌کردند. براي فرار از تنگناهاي پليس، ایسکرا در کيف‌هاي جاسازي شده و يا در کتاب‌هايي که آن را بدین منظور شکل مي‌دادند، به نشاني‌هاي قابل اعتماد فرستاده مي‌شد و يا داخل جليقه‌هاي رفايي که به روسيه باز مي‌گشتند گذاشته و آنها را مي‌دوختند.

در نتيجه تداوم تقاضاي بيشتري براي روزنامه، چاپ زيرزميني آن نيز بزودي در روسيه باکو، کيشنيف، با کپي از ایسکرا برقرار شد. لنين روح و شخصيت هدايت‌گر روزنامه بود، روزنامه‌اي که نقش سرنوشت‌سازي را در برپايي بني حزب ايفا کرد. اين روزنامه، حداقل بدون يك مقاله از لنين به ندرت چاپ مي‌شد. مقالات آن روزنامه درباره بررسي بهترين ساختارها براي ساختمان حزب بود و اين که چطور مي‌توان توده‌ها را به سمت مبارزه انقلابي سوق داد. گزارش‌هايي راجع به جنبش انقلابي در شهرهاي گوناگون روسيه چاپ مي‌کرد و خوانندگان را در جريان امور کارخانه‌هاي کوچک و بزرگ، و وضعيت نواحی روستايي قرار مي‌داد.

به سرعت ایسکرا در ميان کارگران از جايگاه ويژه‌اي برخوردار شد. هر نسخه آن، به دفعات دست به دست مي‌شد، اما با پارگي ناشي از آن (دست به دست شدن زياد) باز مطالعه مي‌گردید. يکي از کارگران کارخانه‌اي نوشت: «... ایسکرا را به تعدادي از همکاران نشان دادم، آن نسخه را با تمام پاره پورگي‌اش مطالعه کردند، ما آن را چون دري عزيز مي‌داريم...» ایسکرا درباره آرمان ما، درباره آرمان همه روسيه مي‌نويسد و نمي‌توان آن را با چيزي ارزش‌گذاري کرد. در اين زمان نمي‌شود آن را مورد سنجش قرار داد. هنگامی که روزنامه را مي‌خوانيد، مي‌فهميد که چرا ژاندارم‌ها و پليس از ما کارگران و روشنفکراني که ما آنان را تايبید مي‌کنيم، وحشت دارند.»

در اواخر ۱۹۰۱ ولاديمير ايليچ بعضي از نوشته‌هايش را با نام لنين امضا مي‌کرد. اغلب سؤال شده که چرا اين نام مستعار را انتخاب کرده بود. براساس اظهار نظر همسرش، چنين

اتفاقي ظاهراً اتفاقي بوده است. شاید، وقتي که درایسکرا با پلخانف کار مي کرده و وي با نام مستعار ولگین (برگرفته از رودخانه ولگا) امضا مي کرد لنين هم نام مستعار خودش را از اسم رودخانه بزرگ سيبري به نام لینا گرفته باشد.

سال ۱۹۰۲ شاهد انتشار کتاب «چه بايد کرد؟» لنين بود. اثر برجسته‌اي که سهمي مهم و فوق‌العاده در به‌وجود آوردن حزب داشت. در این کتاب، لنين مفصلاً به شرح جزئیات پرداخته و به وضوح به توصیف دلایل طرح خود درباره ساختار حزب مارکسیستي - پرولتري مي‌پردازد. وي آن را حزبي تراز نوین، انقلابي و مبارز پیش‌بیني کرد.

در اروپاي غربي احزاب کارگري مدت‌ها قبل از این‌که حزب پرولتري در روسیه شکل گرفته باشد، وجود داشتند. اما چرا از نقطه نظر لنين، حزب سوسیال دموکرات روسیه مي‌بایست با آنها متفاوت باشد؟ احزاب کارگري سوسیال دموکرات اروپاي غربي نسبتاً تحت شرایط توسعه مسالمت‌آمیز کاپیتالیسم شکل یافته بودند. آنها برای مبارزه انقلابي پرورش پیدا نکرده بودند، از این رو به فرصت طلب‌ها (اپورتونیست‌ها) اجازه دادند تا به تدریج نقش رهبري احزاب را به عهده گیرند. اپورتونیست‌ها عقیده داشتند که امکان خاتمه دادن به استثمار و عبور به سوسیالیسم بدون انقلاب سوسیالیستي و دیکتاتوري پرولتاریا میسر است. بدین ترتیب کارگران را به بي‌حرکتی محکوم کردند و در نتیجه خودشان را در صف مدافعان سیستم سرمایه‌داری قرار دادند.

اپورتونیست‌ها با تجدید نظر در مارکسیسم، جوهر انقلابي آن را نابود کردند. آنان مصالحه‌گره‌اي شدند که تنها به عنوان خادمان و کارگزاران بورژوازي ایفای نقش مي‌کردند. اکثر رهبران این احزاب سوسیال دموکرات، در حرف اپورتونیسم را محکوم مي‌کردند در صورتي‌که عملاً در آن جایگاه قرار داشتند. لنين يك حزب با فرم کاملاً متفاوتي را پیش‌بیني مي‌کرد، حزبي به واقع پرولتري - انقلابي که قادر به سازماندهي و رهبري طبقه کارگر روسیه بود و برای هجوم به استبداد تزاری و کاپیتالیسم، پروايي نداشته باشد. برای رهبري جنبش طبقه کارگر - که طالب قدرت رهبري است - حزب وي بايد مسلح به تئوري انقلابي پیشرو، یعنی تئوري مارکسیسم باشد. حزب بايد تئوري را به میان جنبش طبقه کارگر ببرد و بدین طریق آن را به جنبش سوسیالیستي خودآگاه مبدل گرداند. «**بدون تئوري انقلابي حرکت انقلابي میسر نیست.**» این‌گونه، لنين نقش تئوري مارکسیستي را ارزیابی کرده بود.

لنن نشان داد که در شرایط جامعه بورژوازي تنها يك ایدئولوژي مي‌تواند مطرح باشد: بورژوازي یا پرولتاریا، خط وسطی وجود ندارد. بورژوازي طبقه حاکم است، وسایل و فرصت‌هاي بیشتری برای القای ایدئولوژي‌اش به پرولتاریا دارد. بنابراین هر تلاش برای کوچک شماری نقش شعور و تن در دادن به خودانگیختگی پرولتاریا - آن‌طورکه اکونومیست‌ها باور دارند - عملاً به معنی نیرومند ساختن نفوذ ایدئولوژي بورژوازي بر پرولتاریاست. براساس آنچه تا بدین‌جا اشاره شد، وظیفه بلافصل سوسیال دموکرات‌ها، باید نبرد با ایدئولوژي بورژوازي باشد و کار آموزش سیاسی طبقه کارگر را برای بالا بردن سطح شعور سوسیالیستي آنان ادامه دهند.

لنن درباره طرح خود برای ایجاد چنان حزبي که قدرتمندانه مرکزیت آن به پیوستگی بسیار مهم با کل تشکیلات جوش خورده باشد، توضیح داده بود. لنن باور داشت که حزب باید شامل دویخش باشد: گروه محدود انقلابیون حرفه‌اي که باید به طور کامل خود را وقف انقلاب نمایند و شبکه گسترده سازمان‌هاي حزبي محلي و اکثریت اعضا.

لنن برای آموزش انقلابیون حرفه‌اي از میان کارگران، اهمیت ویژه‌اي قائل مي‌شد. بر اساس تشخیص وي «**انقلابیون حرفه‌اي باید همیشه از انبوه توده مردم باشند تا نسبت**



به نیازها و احساسات خودشان آشنا بوده و در برخورد با هر چیز و هر نمودی از بیدادگری و ظلم - در هر جا واقع شود - واکنش نشان دهند و به هیچ وجه تحت تاثیر کلاس چيزي قرار نگیرند تا قادر باشند نسبت به هر رویدادی هرچند کوچک، در راستای پیش بردن اعتقادات راسخ سوسیالیستی و مطالبات دموکراتیک، به منظور روشن کردن همه و هر کس که عظمت تاریخی - جهانی مبارزه برای رهایی پرولتاریا را لمس کرده است، مؤثرواقع شوند.»

طرح لنین برای ساختار حزب با مخالفت اکونومیست‌ها مواجه شد. آنان نقش سیاسی مستقل پرولتاریا را انکار کردند و در نتیجه با ایجاد حزب انقلابی مستقل آن نیز به مخالفت برخاستند. در کتاب «چه باید کرد؟» لنین با ضریب خرد کننده‌ای از عهده اکونومیست‌ها برآمد. وی مشخص می‌کند که اکونومیسم گونه‌ای از اپورتونیسیم بین‌المللی است. بنابراین، کتاب نه تنها به اپورتونیسیم روسی پرداخته، بلکه برعلیه نگرش سازش‌کارانه جهانی نیز قیام کرده است.

لنین علاقه‌مندی زیادی نشان می‌داد که بداند کتاب تا چه حدی مورد استقبال خوانندگان قرار گرفته است.

در آگوست ۱۹۰۲ به کمیته R.S.D.L.P. مسکو نوشت: «ما نامه شما را که بیانگر تشکر شما نسبت به نویسنده چه باید کرد؟ است، دریافت داشتیم... آیا نسخه‌های چه باید کرد؟ به اندازه کافی بود؟ آیا کارگران آن را می‌خوانند؟ عکس‌العمل آنان چیست؟»

جهت روشن‌سازی تئوری انقلابی حزب طبقه کارگر، لنین اهمیت فوق‌العاده‌ای برای برنامه عملی مبارزاتی حزب قائل شد. او نوشت: «برنامه، یک شرح وظایف است، بیانیه‌ای روشن و دقیق از تمام اموری است که حزب در جهت آن مبارزه می‌کند یا می‌جنگد.» لنین نقش هدایت‌گرانه‌ای در تهیه پیش‌نویس اولین برنامه حزب ایفا کرد. تنها، از برکت تلاش‌های بی‌وقفه و پیگیرانه وی بود که ایسکرا توانست ترسیم‌ی از یک برنامه حزبی انقلابی را به سرانجام رساند. آن برنامه به وضوح و خالی از ابهام هدف نهایی جنبش طبقه کارگر را تعریف و مشخص نمود - برپایی جامعه سوسیالیستی نوین - و خطوط آن هدف را که به معنی انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بود، ارایه داد. همچنین، برنامه وظایف مبرم را برای نابودی تزاریسیم و استقرار جمهوری دموکراتیک تبیین و در این راستا بر اتحاد مبارزان به خاطر دموکراسی و سوسیالیسم تأکید نمود.

با ورود برنامه حزب به وطن، لنین در بهار سال ۱۹۰۳ برای دهقانان رساله‌ای با عنوان «درباره فقر روستایی» نوشت و در آن به سادگی و وضوح شرح داد که حزب کارگران به چه دستاوردی می‌رسد و چرا دهقانان بی‌چیز باید خودشان را با کارگران هم‌پیمان بدانند: «ما می‌خواهیم نظم اجتماعی نوین و بهتری را به وجود آوریم، در این نظم اجتماعی جدید و بهتر، نباید هیچ ثروتمند و هیچ فقیری وجود داشته باشند؛ همه باید کار کنند، نه برای یک مشت جماعت غنی، بلکه همه مردمی که کار می‌کنند باید از ثمره زحمت مشترکشان برخوردار باشند و از آن لذت ببرند. ماشین‌ها و دیگر پیشرفت‌ها باید در راستای هدف کار، یعنی خدمت به همه کسانی باشد که کار می‌کنند، نه برای عده‌ای امکان فراهم آورد تا هر چه بیشتر ثروتشان را به خرج میلیون‌ها و ده‌ها میلیون نفر انسان زحمتکش افزایش دهند. این جامعه بهتر و نوین را جامعه سوسیالیستی می‌نامند و تعلیمات درباره این جامعه را سوسیالیسم می‌گویند.»

اوایل ۱۹۰۲ مأموران مخفی پلیس، ردپای ایسکرا را پی گرفتند. ترک مونیخ ضروری شد، گرچه قبلاً هم اقامت در آنجا خطرناک شده بود. شورای سردبیری تصمیم گرفت چاپ روزنامه را به لندن انتقال دهد. لندن در آوریل ۱۹۰۲ به آنجا رسید.

با شروع زندگی در پایتخت انگلستان لندن به طور فشرده درباره جنبش کارگری و زندگی کارگران انگلستان مطالعه کرد و در گردهمایی‌ها و جلسات آنان شرکت نمود. کروپسکایا، در زندگی‌نامه‌اش نقل می‌کند که لندن همیشه به سمت کارگران کشیده می‌شد. بارها برای اطلاع از این‌که کجا نشست‌های کارگری برگزار می‌شود از روزنامه‌ها کمک می‌گرفت، به آن جلسات می‌رفت، در گوشه‌ای می‌نشست و گوش می‌داد.

لندن بخش زیادی از وقتش را در کتابخانه‌ها صرف می‌کرد، به ویژه در موزه بریتانیا، جایی که کارل مارکس هم در آن کار کرده بود.

در بهار سال ۱۹۰۳ لندن از لندن به جنوای ایتالیا عزیمت نمود. شهری که از آن پس پذیرای روزنامه ایسکرا شد تا در آنجا چاپ شود. در حومه این شهر، لندن و همسرش خانه کوچکی را که همیشه پذیرای رفقای که از روسیه می‌رسیدند، بود اجاره کردند. بیشتر آنان از تبعید فرار می‌کردند و هیچ وسیله‌ای برای امرار معاش نداشتند. لندن از آنان مواظبت می‌کرد و آنان را با خوراک و اتاق اجاره‌ای مورد حمایت قرار می‌داد. وی انسانی با ملاحظه، خوش‌قلب و بسیار باتدبیر، همیشه خوش برخورد و جذاب بود. راه و روش آرامش‌بخشی به دیگران را به خوبی می‌دانست و به آن عمل می‌کرد. ت.س.زلیکسون، بوپروسکایا، یکی از همکاران ایسکرا، در یادآوری ملاقاتش با لندن، از سادگی، فروتنی و شوق وی می‌گوید: «ولادیمیر ایلچ بلوز روسی آبی تیره‌رنگی پوشیده بود که با آن هیئت خپله‌اش، قیافه روسی خاصی پیدا کرده بود.» شماری از اعضای کمیته R.S.D.L.P. که در جنوا با لندن دیدار داشتند، اظهار می‌کردند که رفتار او با آنان بیش از یک خوشامد گویی دوستانه بود. پیش وی همچون برادری بزرگتر، رفیقی بزرگ‌تر می‌رفتند و بلافاصله در جوی راحت و آزاد، با یکدیگر سر و صدا راه می‌انداختند.

فراخوانی برای کنگره دوم حزب، دیگر وظیفه‌ای مبرم شده بود. لندن بخش زیادی از وقتش را برای برنامه‌ریزی آن اختصاص داد. امور دستور کار کنگره را با تهیه راه‌حل‌ها و پیش‌نویس طرح‌های مقدماتی سامان داد و مقررات حزب را برای کنگره ترسیم می‌کرد. مشتاقانه گشایش کنگره را انتظار می‌کشید و به گرمی خوشامد گویی نمایندگان بود. آنان را با موضوعاتی درباره روسیه، احساسات انقلابی کارگران و فعالیت‌های سازمان سوسیال دموکرات سؤال پیچ می‌کرد. ی.د.استاسوا، عضو قدیمی حزب به یاد آورد: «ولادیمیر ایلچ شیوه خاصی برای شنیدن و پرسیدن سؤال داشت، برای طرح سؤال‌هایش، مسیر مکالمه را به خواست خود جهت می‌داد و در جریان مکالمه، آن‌ها را مطرح و به نتایج مورد علاقه‌اش دست می‌یافت.»

ادامه زندگی در خارج، وی را گرفتار غم غربت برای روسیه نمود؛ از این‌رو، جزئی‌ترین اخبار وطن شاد و مسرورش می‌کرد. هر وقت که پیش می‌آمد، در آرزوی سرزمین بومی، دشت‌های وسیعش، زمستان روسیه با هوای سرد یخ‌زده‌اش، ولگا رودخانه دوران نوجوانی‌اش به رؤیا فرو می‌رفت.

کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در جولای ۱۹۰۳ افتتاح شد. اولین نشست آن در بروکسل بود، اما به سبب مشکلاتی که توسط پلیس بلژیک ایجاد شد، به لندن انتقال پیدا کرد. ترکیب کنگره نامتجانس بود، در کنار انقلابیون پرولتری ایسکرای، اپورتونیست‌ها هم حضور داشتند که موج‌سوار معروف آن «ماراش» بود. اگر چه «ایسکرای‌ها» در اکثریت بودند،

ولي همه آنان جدي و استوار نبودند، در میان آنان عناصر «ملایم» و ناپایدار وجود داشت. به هر حال در کنگره نبردی خشن از طرف جناح انقلابی بر علیه اپورتونیست‌ها و به خاطر پیروزی مبانی ایسکرا به راه افتاد.

لنین سهم برجسته‌ای در هدایت کنگره به عهده گرفته بود. وی به اتفاق رفقای هم‌راهش، نبرد شدیدی را برای مشی ایسکرا، علیه اپورتونیست‌ها رهبری می‌کرد. صورت جلسه‌های کنگره با بیش از یکصد سخنرانی، موضوعات و پاسخ‌های تند لنین به ثبت رسیده است.

مشاجره‌ای داغ و طولانی دربارهٔ پیش‌نویس برنامهٔ حزب وجود داشت. لنین و حامیانش از یک برنامهٔ انقلابی دفاع می‌کردند که تز دیکتاتوری پرولتاریا، ائتلاف طبقه کارگر با طبقه رعایا، حق ملیت‌ها برای استقلال و انترناسیونالیسم پرولتری از جمله آن‌ها بود. این اهداف بنیادین مارکسیستی با مخالفت آشکار اپورتونیست‌ها روبرو شد؛ بوندیست‌ها، اکونومیست‌ها و دیگر ضدلنینیست‌ها بودند که جملگی آنان از حمایت تروتسکی برخوردار می‌شدند. با این وجود، تمامی حملات آنان توسط حامیان ایسکرا دفع شد.

در نتیجه، کنگره توانست برنامهٔ انقلابی شورای دبیران ایسکرا را با اکثریت آرا، به تصویب برساند. این اولین برنامهٔ حزبی در جهان بود که مبارزه برای دیکتاتوری پرولتاریا را به عنوان هدف غایی حزب پرولتاریایی پیش رو داشت. با هدایت این برنامه، حزب می‌توانست نبرد موفقیت‌آمیزی را برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه برپا دارد. حزب چنین امری را پس از پانزده سال مبارزه سخت و قهرمانانه، با پشتکار، تلاش بی‌دریغ، سختی‌ها و محرومیت‌ها و از خودگذشتگی‌ها برای به ثمر رساندن اهداف نخستین برنامهٔ خود به ثمر رساند.

در این گیرودار، تضادهای دیدگاهی شدیدی در جریان بحث، راجع به مقررات حزبی، در کنگره بروز کرد. لنین به دنبال حزبی یکپارچه و منسجم بود، حزبی که هر عضو آن می‌بایست سهم فعالی در مبارزه انقلابی داشته باشد، انطباق حزب را بپذیرد، برنامهٔ آن را قبول کند، حق عضویت بپردازد و متعلق به یکی از ارگان‌های حزبی بوده، در کار آن شرکت نماید. چنین فردی می‌تواند به عنوان عضو حزب مورد قبول واقع گردد. این فرمول، عملاً مانع عناصر بی‌ثبات و غیرپرولتری می‌شد و ساخت یک حزب با دیسیپلین و سازمان‌یافته را امکان‌پذیر می‌کرد.

با این وجود، کنگره پیشنهاد اپورتونیستی مارتف را با اکثریت ضعیف آرا تصویب کرد و مقرر نمود هر کس با پذیرفتن برنامهٔ حزب و حمایت مالی آن، شرایط عضویت را دارا می‌شود، بدون این‌که متعهد به شرکت در یکی از سازمان‌های حزبی باشد و یا خود را موظف به پذیرش دیسیپلین حزب بداند. این برداشت از شیوهٔ عضویت، حزب را به جسمی بی‌شکل مبدل کرده، راه ورود همه نوع عناصر بی‌ثبات را به درون خود باز می‌کرد. حزبی که بر اساس این اصول تشکیل می‌شد، هرگز نمی‌توانست کارگران را قادر سازد تا دشمنان طبقهٔ خود را شکست دهند.

تروتسکی در مخالفت با طرح منسجم لنین برای بنای حزب به مارتف پیوست. در نشست‌های پایانی کنگره برای جمع‌بندی و نتیجه‌گیری و انتخاب کمیتهٔ مرکزی، توازن نیروها به نفع طرفداران لنین دگرگون شد، چرا که تعدادی از اپورتونیست‌ها کنگره را ترک کرده بودند. در نتیجه طرفداران لنین اکثریت آرا را در انتخابات کمیتهٔ مرکزی به دست آوردند و شورای دبیران ایسکرا به عنوان سازمان مرکزی حزب به رسمیت شناخته شد. از آن زمان بود که آنان به عنوان

بلشویک‌ها شناخته شدند (از واژه روسی به معنی اکثریت) و اپورتونیست‌ها که در اقلیت قرار گرفته بودند به منشویک‌ها (واژه روسی به معنی اقلیت) معروف شدند.

دومین کنگره R.S.D.L.P. نقطه عطفی نه تنها برای جنبش زحمتکشان روسیه، بلکه برای کارگران جهان بود، عظمت تاریخی آن در این حقیقت نهفته بود که توانست حزب پرولتری تراز نوین، حزب بلشویکی-لنینیستی را خلق کند. لنین نوشت: «به عنوان یک جریان تفکر سیاسی و به مثابه حزب سیاسی، بلشویسم از ۱۹۰۳ به وجود آمد».

حزب بلشویک با قدرتی مؤثر و قادر به رهبری طبقه کارگر و تمام مردم زحمتکش روسیه، برای غلبه بر قدرت مالکان بزرگ و کاپیتالیست‌ها و برای بنای سوسیالیسم پا به عرصه وجود گذاشت.

حزب بلشویک با سازماندهی لنین و طرفداران وی، الگویی برای همه احزاب کارگری و کمونیستی شد. موفقیت طرح لنین برای خلق حزب مارکسیستی-انقلابی نشان داد که در روسیه و برای پرولتاریای جهانی تئوریزی قد علم کرد که کار و آموزه‌های مارکس و انگلس را ادامه داد و چشم‌انداز روشنی از اهداف توسعه جنبش طبقه کارگر را به ودیعه گذاشت.

بعد از کنگره دوم، وضعیت داخلی حزب پیچیده‌تر شد. حالا، منشویک‌ها جای اکونومیست‌های شکست‌خورده را گرفته بودند و خط اپورتونیستی آنان را دنبال می‌کردند. از این زمان، مبارزه‌ای خشن و بی‌امان بین بلشویک‌ها و منشویک‌ها شروع شد که برای سال‌های طولانی ادامه یافت. منشویک‌ها تلاش می‌کردند تا جهت حزب را در مسیر اپورتونیسم تغییر دهند، آنان کنترل ارگان مرکزی حزب، ایسکرا، را در دست گرفتند و در ستون‌های روزنامه، بر علیه لنین، بلشویک‌ها و مصوبات کنگره دوم دست به تهاجم زدند. از این رو، ضرورت پیکاری سهمگین با منشویک‌ها برای نشان دادن این‌که آنان چقدر برای حزب و جنبش انقلابی خطرناک هستند، پیش آمد. در این رابطه، لنین کتاب «یک گام به پیش، دو گام به پس» را در می ۱۹۰۴ منتشر کرد. در این کتاب، لنین نشان داد که منشویک‌ها با قدرت سازمان‌یافته حزب در جنبش طبقه کارگر مخالفت می‌کردند و در حال تخریب آن بودند. وی توضیح داد، تئوری مارکسیستی حزب مانند چراغ راهنمای پرولتاریاست که بدون آن پیروزی انقلاب سوسیالیستی غیر ممکن و بنای جامعه کمونیستی امکان‌پذیر نخواهد بود. وی تأکید کرد: «پرولتاریا در مبارزه‌اش برای کسب قدرت، **سلاحی جز تشکیلات ندارد.**» آموخت که حزب بخش مکمل و پیشگام خودآگاه طبقه کارگر است. این حزب است که می‌تواند با موفقیت مبارزه پرولتاریا را رهبری کند و آن میسر نیست مگر این‌که تمام اعضایش در یک تن واحد، متحد باشند و با اراده مشترک، خط فعال مشترک و انضباط در هم گره بخورند و به تئوری انقلابی مسلح شوند.

لنین در تبیین موضوع، آشکار می‌کند که مسأله مورد علاقه و تغییر ناپذیر حزب، توسعه و استحکام پیوستگی‌اش با توده‌های انبوه طبقه کارگر است. بدون این پیوستگی، حزب زنده نیست و پیشرفت نمی‌کند.

در این کتاب، لنین استانداردهای محکمی را برای زندگی حزبی و منش‌های اخلاقی رهبران حزب فرموله کرد که تمام فعالیت‌های بعدی آن به صورت قانون درآمد. استانداردهای حزب، رعایت دقیق مقررات حزبی را پیش‌بینی کرده بود: انضباط برای همه، اطاعت اقلیت از اکثریت، پیروی سازمان‌های پایین‌تر از بالاتر، شکل‌گیری ارگان‌های حزب از طریق انتخابات و تعهد آن‌ها در دادن گزارش به ارگان‌های بالاتر، پیشرفت فعالیت و ابتکار عمل در میان سلسله مراتب و

تشویق به انتقاد و انتقاد از خود. کتاب لنین با استقبال گرم سازمان‌های حزبی مواجه شد و به طور گسترده‌ای در میان کارگران پیشرو پخش شد.

در تابستان ۱۹۰۴ لنین و دیگر بلشویک‌ها برای فراخوانی به منظور تشکیل کنگره سوم حزب مبارزه سختی را آغاز کردند، زیرا شرایط روسیه، آن را به صورت ضرورتی فوری در آورده بود: انقلاب به نقطه اوج خود می‌رسید. دلیل دیگر برای فراخوانی کنگره، وضعیت درونی حزب بود. سکون اجباری به خاطر فعالیت‌های انشعابی منشویک‌ها پیش آمده بود، چرا که آنان تصمیم‌های کنگره دوم را در حاشیه قرار دادند و در جهت اختلال در کار حزبی عمل می‌کردند.

در این دوره سرنوشت‌ساز مبارزه درون حزبی، اکثریت کمیته‌های حزب در روسیه، خودشان را با بلشویک‌ها در یک خط قرار دادند. بیشترین انقلابیون حرفه‌ای و اعضای حزب در میان کارگران، با تمام وجود حمایت خود را از لنین اعلام کردند و اکثریت عظیم حزب گرد رهبرشان حلقه زدند.

فعالیت عملی و تئوریک لنین، مبارزه سازش‌ناپذیرش علیه اپورتونیسم و روزیونیسم؛ خلق حزب پرولتری تراز نوین، پیشرفت و جدوجهد خلاقش در آموزه‌های مارکس و انگلس در اوضاع دوران جدید - همه این‌ها آغاز مرحله لنینیستی در توسعه مارکسیسم عصر مدرن بود.

بوند (اتحادیه کارگری یهودی در لیتوانی، لهستان و روسیه): یک تشکیلات ناسیونالیستی یهودی در سال ۱۸۹۷ بنا گردید و عمدتاً صنعتگران یهودی در بخش‌های غربی روسیه را پوشش داده بودند.